



تحریکات و تدارکات جنگی دیگر!

صفحه ۱۸



صدای پای فاشیسم نئولیبرالیستی در اروپا!

صفحه ۱۸



نظام جهانی سرمایه، چالشها و آینده جهان

صفحه ۱۸

بریده باد نای جغد جنگ!

سالهاست که امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در حال بررسی و به کارگیری تدابیری در زمینه‌ی یک سره کردن کار دولتهای مزاحم در خاورمیانه و از جمله ایران و مهار کردن آنها هستند تا رویای جهان‌خواری خود را متحقق سازند. پس از حمله‌ی نظامی آمریکا و شرکاء به عراق و مواجه شدن با مقاومت دلیرانه‌ی مردم آن کشور، حاکمین آمریکا با احتیاط بیشتری برای هم‌آهنگ کردن اتحادیه‌ی اروپا با سیاست تجاوزکارانه‌ی خود، گام برمی‌دارند. ولی صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل تهاجم خود را زمان‌بندی هم کرده‌اند. وزیر امور خارجه‌ی اسرائیل سیلوان شالوم - که چند روز پیش استعفاداد،

پس از اعلام از سرگیری تحقیقات غنی‌سازی اورانیوم توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران، اعلام کرد که " با راههای مسالمت آمیز نمی‌توان آنها را پای میز مذاکرات کشاند(رادبوی فردا). وزیر دفاع اسرائیل شائول موفاز طی کنفرانسی در شهر هرزلیا گفت که "دولت اسرائیل در حال آماده‌کردن خود برای متوقف کردن برنامه‌ی هسته‌ای ایران است". پس "پیش به سوی تهاجم نظامی!!"

اوضاع به سرعت به سمت تشنجات شدیدتری پیش می‌رود. مذاکره‌کنندگان اروپائی نیز به رژیم ایران هشدار می‌دهند که کشانده شدن پرونده‌ی اتمی ایران به شورای امنیت

بقیه در صفحه دوم

وحشت رژیم ولایت فقیه از حرکت کارگران!

بر اساس اطلاعاتی کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید، امروز جمعه ۷ بهمن ۱۳۸۴ رژیم ولایت فقیه از ترس اوج گیری مبارزات کارگران شرکت واحد که قرار است فردا شنبه ۸ بهمن ۱۳۸۴ برای تحقق خواسته‌های صنفی خود و آزادی منصوراسانلو رئیس هیئت مدیره‌ی سندیکا، دست به اعتصاب بزنند، شروع به دستگیری تعداد زیادی از فعالان و اعضای سندیکای شرکت واحد کرده و تدابیری در مورد حمل مسافران اتخاذ نموده تا بتواند این اعتصاب را در نطفه خفه‌کند.

عملکرد رژیم در چندماه اخیر و حمله به مبارزات کارگران و زحمت‌کشان و محدودتر نمودن بازهم بیشتر حق بیان و

بقیه در صفحه دوم

باز هم در مورد سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران!

اعتصاب یک روزه‌ی کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در روز یکشنبه ۴ دیماه در بخشی از خطوط اتوبوسرانی، در اعتراض به دستگیری ۱۳ نفر از مسئولان و بیش از ۲۰ نفر از اعضای سندیکا، رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی کرد. در نتیجه‌ی این مبارزه، به‌جز منصوراسانلو - رئیس هیئت مدیره‌ی سندیکا - بقیه کارگران آزاد شدند. این واقعه بار دیگر نشان داد که قدرت کارگران در داشتن تشکل مستقل و مبارزه‌ی مشترکشان است. به‌خصوص تشکلی که به دفاع از

حقوق پایمال شده‌ی این طبقه پرداخته و باقامتی استوار در برابر دشمنان طبقاتی‌اش - نظام سرمایه داری حاکم بر ایران - قد علم کند.

نمونه‌ی اعتصابات پیروز کارگری در صنایع نساجی کردستان نیز نشان می‌دهد که کارگران متحد و حرکت یک‌پارچه و تابه‌آخر و طرح خواسته‌های به‌حق آنهاست که می‌تواند آنان را به پیروزیهای نسبی در مبارزات روزمره‌شان، برساند.

آیا تمام کارگران شرکت واحد متشکل در اتحادیه‌ی کارگری آن شرکت، در مورد کلیه‌ی

بقیه در صفحه سوم

سهام مائوتسه دون در تکامل کمونیسم علمی



۲۶ دسامبر - روز تولد مائو برای پرولتاریای جهان گرامی است

رفیق مائوتسه دون (تولد ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳ - مرگ ۹ سپتامبر ۱۹۷۶ م.) با حرکت از واقعیات دائم‌التغییر اوضاع جهان و چین با تلفیق و بکار برد ماتریالیسم - دیالکتیک

بقیه در صفحه ۶

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

بریده باد.. بقیه از صفحه اول

وحشت رژیم.. بقیه از صفحه اول

در صورت عدم قطع تحقیقات غنی سازی اورانیوم از جانب ایران، حتمی خواهد شد! ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه حتی یک گام جلوتر گذاشته و لومپن وار شمشیر را از روبسته و طی سخنرانی در جریان دیدار از پایگاه زیر دریایی هسته‌ای فرانسه کشورهای "خاطی" حامی تروریسم را با تهدید اتمی "نوازش" داد، که از جمله مورد انتقاد فیدل کاسترو و روزنامه اسپانیایی ال پائیس قرار گرفت.

رکود اقتصاد آمریکا تا بدان حدی است که بزرگترین تولیدکننده‌گان خود رو این کشور - جنرال موتورز و فورد - در حال رکود هستند، و تصمیم دولت ایران در مورد تعویض ارز فروش نفت از دلار به یورو (ایجاد بورس نفت در مارس ۲۰۰۶) و تاثیر آن در کشورهای عضو اوپک، که در صورت به اجرا درآمدن، ضربیه سخت دیگری بر اقتصاد آمریکا وارد خواهد کرد، دو فاکتور مهم در تشدید فشار بر دولت جمهوری اسلامی ایران، می‌باشند. نتیجتاً، این روزها جنگ طلبی علنی و بی پردهی امپریالیستی - صهیونیستی، تحت بهانه‌ی عملیات "پیشگیرانه"، مد روز شده است! فضای جنگی به حدی سنگین شده که رفسنجانی در بازدید از بیمارستان فوق تخصصی رضوی گفت که بحث پرونده‌ی هسته‌ای جای نگرانی دارد و باید برای حل این مسئله فکری اساسی بکنیم.

امپریالیسم آمریکا در راس جنایت‌کاران جنگی، برای تامین هژمونی مطلق خود بر جهان و خاورمیانه، به قوانین بین‌المللی که خود از امضاکنندگان آن است، پای بند نیست. بوش در راس نومحافظه‌کاران حاکم بر آمریکا، یک دم از کشت و کشتار مردم بی‌گناه در عراق و افغانستان دریغ نمی‌ورزد و علارغم قول و قرارهایش دایره عقب نشینی از عراق بعد از انتخابات مجلس این کشور در ۱۵ ماه دسامبر ۲۰۰۵، از ضرورت باقی‌ماندن نیروهای نظامی‌اش و ادامه‌ی اشغال آن سخن می‌راند.

صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل برای حفظ برتری خود در خاورمیانه، از امپریالیسم آمریکا هم تشنه‌تراند و یک گام جلوتر از آن بر طبل جنگ در خاورمیانه، می‌کوبند. آنها از یک سو اعلام می‌کنند که رژیم ایران

تا چندسال دیگر قادر به ساختن بمب اتمی نخواهد شد و از سوی دیگر، مهلت تعیین تکلیف با ایران را آخر مارس ۲۰۰۶ و بعد از انجام انتخابات در اسرائیل معین کرده‌اند! آخر اینان معلم نئوکانه در پرداختن به عملیات "پیشگیرانه" هستند! اگر رژیم ایران تا آن موقع تسلیم فشار کشورهای امپریالیستی غرب نشود، خطر بمباران مراکز اتمی ایران افزایش خواهد یافت!

گسترش جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی - صهیونیستی به ایران، به معنای بازی با آتش در کل خاورمیانه و از آن طریق کشاندن دیگر کشورهای و چه بسا جهانیان به جنگی تحمیلی در ابعاد وسیع‌تری است که تمامیت خواهان آمریکائی - اسرائیلی عاملین اصلی آنند.

این جنگ نه تنها به کشته شدن صدها هزار و شاید میلیون‌ها نفر از مردم بی‌گناه در خاورمیانه خواهد انجامید - همان‌طور که در عراق تا کنون جان بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر را گرفته است - بلکه و باز هم همانند عراق، منطقه را به ویرانه‌ای تبدیل خواهد کرد که فقر و فاقه و نکبت و سیاه‌روزی و مرگ و میر حاصل آن خواهد بود.

باید تسلیم طلبی و خوش‌خیالی در برابر تهاجم امپریالیسم را، به بهانه‌ی مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی و بی‌تفاوتی نسبت به خطر بروز جنگی ویرانگر و ناعادلانه، کنار گذاشت و در صورت بروز آن، علیه متجاوزین امپریالیست و ارتجاع حاکم بر کشور به پا خاست. زیرا نه تنها قربانیان چنین جنگ ناعادلانه در درجه‌ی اول مردم کارگرو زحمتکش ایران و منطقه خاورمیانه خواهند بود، بلکه مردم جهان را به‌سوی خطر عظیمی که در حال تکوین است خواهد کشاند.

باید آگاهی مردم ایران و جهان را از این خطر بلابرد و آنها را برای مقابله با آن آماده ساخت. توجه داشته‌باشیم که اعتراضات ۱۵ تا ۳۰ میلیونی مردم جهان علیه سیاست تجاوزکارانه‌ی بوش و شرکاء، باعث شد تا اینان در انفراد دست به آن جنایت بزنند و با ایستادگی جانانه‌ی مردم دلیر عراق، هم اکنون متجاوزان در باتلاق جنگ مقاومت عراق بیشتر و بیشتر فرو می‌روند.

بقیه در صفحه سوم

قلم، همه و همه نشان از این دارد که رژیم ولایت فقیه پیوسته و دولت احمدی نژاد به‌طور مشخص، دشمن سوگندخورده‌ی انسانهای کار و زحمت بوده و بدون سرکوب خواستهای عادلانه‌ی آنها، نمی‌توانند بر سر حکم باقی بمانند.

حزب رنجبران ایران ضمن دفاع قاطعانه از مبارزات و خواستهای به‌حق کارگران شرکت واحد، تاکید می‌کند که رژیم ولایت فقیه جنایت پیشه، پیوسته به سرکوب مردم آزاده‌ی ایران پرداخته و متحجرت‌تر و گندیده‌تر از آن است که به ابتدائی‌ترین حقوق بشر پای بندی از خود نشان دهد.

لذا جز مبارزه‌ی متشکل و متحد کارگران و زحمت کشان ایران و نهایتاً سرنگون ساختن رژیم حاکم، قطع دست پلید مذهب از حکومت و به‌زیر کشیدن حاکمیت سرمایه، توده‌های مردم رنگ آزادی، رفاه و سعادت را به‌خود ندیده و پیوسته مورد ظلم و ستم و استثمار طبقه‌ی حاکم سرمایه دار ایران قرار خواهند گرفت.

پیروز باد مبارزات به حق کارگران شرکت واحد! کارگران زندانی باید فوراً آزاد شوند!

مرگ بر رژیم ضد کارگر ولایت فقیه ایران!

۷ بهمن ۱۳۸۴ - حزب رنجبران ایران

نظام جهانی.. بقیه از صفحه ۱۷

ثبات در نظام می‌گردد و باید در نطفه خفه شود. همان‌طوری که ویلیام بلوم در کتاب اخیرش نوشته است، ایالات متحده آمریکا به عنوان یک واحد سیاسی - نظامی، خطرناکترین کشور یاغی و گردن‌کش در تاریخ معاصر جهان می‌باشد. این رژیم به‌طور آشکار و واضح، رعایت تمام موازین حقوقی و ارزشهای جهان‌شمول انسانی را در رابطه با احترام به‌حق سایرین رد کرده و مکرراً اعلام نموده که تنها به‌یک اصل پای بند خواهد بود و آن هم این است که "زور حق را به‌وجود می‌آورد." این‌که رژیمی چون نئوکانه‌ها باتوسل به مکانیزم سیاسی در جهت حفظ مزیت‌ها و منافع امپراتوری خود با افتخار اصل و پرنسیپی را که به‌وسیله‌ی فاشیست‌های نازی به‌کار برده می‌شد، دوباره به‌خدمت گرفته‌اند، ضرورتاً شرایطی برای تخفیف فاجعه‌ای که بشریت با آن روبه‌رو است، فراهم نمی‌کند. برعکس، آن رژیم نظامی‌گر را شرورتر و بیشتر غیر قابل تحمل برای بشریت می‌نماید. وقایع فلاکت بار ۲۰۰۱-۲۰۰۵ به مردم جهان آموخته است که شکست دادن پروژه‌ی نظامی آمریکا را در جهان، مورد بررسی قرار دهند. ر. ناظمی

متحداً جنبش ضد جنگ امپریالیستی - صهیونیستی را سازمان دهیم!

بریده باد. بقیه از صفحه دوم

باز هم در.. بقیه از صفحه اول

خود، کوشید تا در روند مبارزاتی مستقل طبقه‌ی کارگر، اخلاص به وجود آورد و باید اذعان کنیم که در این راه موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای به دست آورد. هر چند که طبقه‌ی کارگر نیز در این مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی آموزش‌های فراوانی دید و هم اکنون می‌کوشد تا به قول معروف "شکست مادر پیروزی است"، مبارزه‌ی خود را جهت کسب پیروزی همه‌جانبه‌تر سازمان دهد و استقلال نسبی سازمان‌های صنفی و سیاسی‌اش را از نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی طبقات دیگر مصون نگه‌دارد.

این که امروز شاهد آن هستیم در کشورهای مثل ایران حتا از ایجاد تشکل صنفی مستقل طبقه‌ی کارگر ممانعت به عمل می‌آید، این که در اکثر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری - جایی که مبارزه‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر قدمتی بیش از صدساله داشته و تشکلهای واحد یا غیر واحد کارگری اعم از سراسری یا منطقه‌ای به رفرمیسم و سازش طبقاتی کشانده شده‌اند و علاوه بر مبارزات بیش از صدساله، قادر به رها کردن خود از چنبره‌ی استثماراری نظام سرمایه‌داری نگشته‌اند، نه از نفس وجود تشکل، بلکه به علت سرکوب رژیم‌های حاکم و یا خط سازش کارانه و نه خط قاطع طبقاتی بوده‌است که توسط احزاب دارای نفوذ در این تشکلهای، به آنها و به کل جنبش کارگری تزیق و تحمیل شده‌است. خط و مشی نظری و عملی هرتشکلی تعیین کننده‌ی ماهیت آن است.

مبارزه با پدیده‌ی سازشکارانه در راس اتحادیه‌های کارگری هم نه از نفی تشکل صنفی کارگران - که قبول وجودی آنها به بورژوازی تحمیل شده و خصالتی علنی و توده‌ای دارند و در غیر این صورت به رسمیت شناخته نشده و سرکوب می‌گردند - بلکه از نفی سیاست سازشکارانه به مثابه خط مشی دائمی تشکلهای صنفی کارگری، و دفاع قاطعانه از منافع روزمره‌ی کارگران و استوار کردن تشکل صنفی کارگران حول آن، چه توسط خود کارگران و چه توسط احزاب صاحب نفوذ در میان کارگران، می‌گذرد.

بنابراین نفی تشکل صنفی کارگران، به‌ویژه در کشورهای نظیر ایران که حقوق ابتدائی معیشتی، اجتماعی و دموکراتیک مردم و از جمله کارگران توسط حاکمین بی‌شمرانه پایمال می‌شود، دمیدن شیپور از سرگشاد آن است و کشاندن کل طبقه‌ی کارگر به مبارزه‌ای که هنوز تدارک کافی برای آن

مسائل و معضلات کارگران کشور، اعم از سیاسی و صنفی و غیره، صاحب یک فکر و اندیشه‌ی واحد و با وجود نظرات مختلف مانعی است در شرکت آنها در این سندیکا؟ جواب این سؤال بدون تردید نه است!

آیا به صرف داشتن نظرات مختلف، از جمله در عرصه‌ی سیاسی (و سازمانیابی بر آن اساس)، شرکت در یک تشکل واحد و مستقل کارگری، مانع پیشبردن خواسته‌ها و مبارزات روزمره‌ی کارگران می‌شود؟ باز هم جواب نه است!

آیا برای کشف "چه باید کرد؟" در سازمانیابی طبقه کارگر، برای نیروهای سیاسی مدافع طبقه کارگر، پراتیک معیار سنجش حقیقت است یا تئوری سازهایی مغایر با تجربه‌ی جمع‌بندی شده‌ی ۱۵۰ سال اخیر مبارزه طبقه کارگر؟

برای جواب به این سؤالاها به‌طور مختصر مواضع طبقاتی مختلف را در این مورد، مختصراً بررسی می‌کنیم:

بورژوازی چه می‌خواهد؟

بورژوازی چه قبل از به دست آوردن قدرت سیاسی و چه بعد از آن، پیوسته خواستار بوده است که طبقه‌ی کارگر به ارتش ذخیره‌ی بورژوازی - اگر نه برده‌ی سر به‌زیر آن! - در عرصه‌های تولیدی، سیاسی، اجتماعی و نظامی تبدیل شود تا بتواند بر انباشت سرمایه، بر فرمان‌روائی و هژمونی طلبی بر کشور و جهان ادامه دهد.

اما طبقه کارگر در میدان مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری در بیش از ۱۵۰ سال اخیر، از طریق ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی مستقل خود، توانست در جریان مبارزه‌ای بی‌امان نه تنها برخی از حقوق پایمال شده‌اش را از حلقوم سرمایه‌داران بیرون بکشد، بلکه تحت رهبری سیاسی انقلابی پیشرو، در برخی از کشورها موقتا بورژوازی را از قدرت به‌زیر کشیده و در راس جامعه قرار یگیرد.

بورژوازی خوب از تاریخ مبارزات متشکل کارگران درس آموخت و متوجه شد که قدرت کارگران در تشکلیابی آنهاست و لذا برای تمیزه کردن تشکلهای کارگری دست به اقدامات گوناگونی زد و از جمله بانفوذ در تشکلهای صنفی و سیاسی موجود طبقه‌ی کارگر و کشاندن آنها به سوی سازش با

بنیادگرایان اسلامی حاکم بر ایران ماهیتا مرتجع بوده و با نئوکانه‌ها و صهیونیستهای بنیادگرا از یک قماش‌اند. آنها نیز به تشنج آفرینی مشغولند و هر روز از دستگاه تبلیغاتی‌شان بزین بر آتش جنگ افروزی بوش و امثالهم می‌ریزند. در عین حال آنها بر اعمال دیکتاتوری فزاینده بر کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان، دانش‌جویان و معلمین و پرستاران، روزنامه نگاران و نویسندگان، هنرمندان و وبلاگ نویسان و ملل تحت ستم ایران، اصرار می‌ورزند تا از رشد مبارزات اینان جلوگیری نمایند. این امر نشان می‌دهد که آنها نیز در انفراد، به دنبال حادثه‌ای هستند تا باتکیه به جنگ، به مثابه "موهبتی الهی!"، خود را سرحکم نگه‌دارند.

جنگ، این هیولای ضد بشری بزرگترین صدمه را به کارگران و زحمت‌کشان جامعه که اکثریت عظیم جمعیت آن را تشکیل می‌دهند وارد می‌سازد. توده‌های مردم از برافروخته شدن جنگی ناعادلانه و یا تحریم اقتصادی، هیچ نفعی عایدشان نمی‌شود. به این دلیل، نیروهای سیاسی و کسانی که، به بهانه‌ی مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی، به تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران لبیک می‌گویند، آگاهانه و یا ناآگاهانه در زمره‌ی خیانتکارترین دشمنان توده‌های مردم ایران به حساب آمده و همراه و درکنار حاکمان کنونی، امپریالیستها و صهیونیستها مورد نفرت اکثریت عظیم مردم ایران واقع خواهند شد، مردمی که بیش از دو قرن است که برای کسب استقلال و آزادی علیه استعمارگران، امپریالیستها و مرتجعین حاکم بر ایران مبارزه کرده و قربانی فراوانی داده و مرارت‌های عظیمی کشیده‌است.

خیالات واهی را به‌دور افکنیم و برای جلوگیری از جنگی تجاوزکارانه و ناعادلانه علیه مردم ایران، به مبارزه برخیزیم و در صورت بروز چنین جنگی امپریالیستی - ارتجاعی، جنگی انقلابی را علیه این جنگ افروزان خارجی و داخلی سازمان دهیم و برای همیشه صحنه‌ی ایران را از لوٹ وجود امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع اسلامی، پاک کرده و بر ویرانه‌های نظام ولایت فقیه، حکومت کارگری و سوسیالیسم را بنانیم.

برای سرنگونی نظام جبار ولایت فقیه حامی سرمایه داران، متحدشویم!

ندیده و لذا کشاندن آن به شکست در جنگی است که فعلا نابرابر است.

هم اکنون وجود سندیگاههای مختلف از جمله در فرانسه، که برخی از آنها سراسری نیز هستند، به علت وجود نظرات و یا منافع مختلف کارگری نیست، بلکه اساسا ناشی از آن است که بورژوازی توانسته است بانفوذ در جنبش کارگری، رفرمیسم را در آن اشاعه دهد و احزاب سوسیالیست و یا سوسیال دموکرات را در اوایل قرن گذشته، در کل اروپا، به دفاع از آن بکشاند. حتی در مقابله با نفوذ کمونیسم در جنبش کارگری، بورژوازی با توسل به مذهب نیز وارد کارزار جدائی بازم بیشتر کارگران از هم دیگر شد.

پدیده ی "تفرقه بینداز و حکومت کن" چنان ضربه‌ای به وحدت مبارزاتی طبقه ی کارگر وارد ساخته که هنوز هم این طبقه از اثرات نامطلوب آن چه در سطح صنفی و چه در سطح سیاسی رنج می‌برد. بورژوازی در توجیه تفرقه، تئوریهایش را هم خوب فرموله کرده است: گویا ناشی از وجود منافع مختلف در میان طبقه ی کارگر، تشکلهای مختلف ضرورت می‌یابند. تشکیل حزب سیاسی پیشرو طبقه ی کارگر در هر کشور و تشکل واحد صنفی و سراسری کارگران "دگماتیسم" تشکیلاتی نامیده می‌شود. پلورالیسم سیاسی و صنفی از نتایج صحر پست مدرنیسم بورژوائی هستند!

بنابراین، اولین موضع در ارتباط با جنبش کارگری، برای کسانی که معتقد به برچیدن نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم هستند، باید این باشد که سیاست تفرقه اندازی در مبارزات روزمره و درازمدت کارگران را طرد کنند و همان طور که ۱۵۹ سال پیش مارکس و انگلس "کارگران همه ی کشورها متحد شوید!" را به مثابه آخرین کلام "بیانیه ی حزب کمونیست" در رهائی پرولتاریا، مطرح ساختند، در مبارزه علیه مظالم سرمایه‌داری، از وحدت و نه انشقاق کارگران دفاع کنند. بدون وحدت تشکیلاتی، طبقه ی کارگر در عرصه ی عملی مبارزه ی طبقاتی پراکنده مانده و قادر به تغییر قاطعانه ی جهان نخواهد بود.

ما بارها گفته‌ایم و از تکرار آن هم خسته نخواهیم شد که منافع آنی و آتی طبقه ی کارگر اساسا و در کلیت در هر کشور و در جهان واحد است. این منافع، متشکل شدن و مبارزه برای کسب هر چه بیشتر بهتر از حقوق پایمال شده‌اش در زمینه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در نظام سرمایه‌داری و نهایتا پایان دادن به استثمار و ستم طبقاتی از

طریق انجام انقلاب اجتماعی، از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، اشتراکی کردن آنها و پایان دادن به نظام کارمزدی را ایجاد می‌کند.

اما وجود تضادهای مختلف اجتماعی و جهانی، این‌جا و آن‌جا پیوسته تناقضاتی در بین کارگران به وجود می‌آورند که جنبه ی ماهوی نداشته و موقتی و گذرا می‌باشند. نتیجه این که کارگران برای حل این تضادهای فرعی درونی، متوسل به سازمان‌یابی جداگانه نمی‌شوند. این نوع تضادها هم ساخته و پرداخته ی بورژوازی هستند نظیر تضاد بین کارگران شاغل و بی‌کار، کارگران زن و مرد، کارگران دائمی و فصلی، کارگران بومی و مهاجر، کارگران کشورهای مختلف، کارگران یدی و فکری، تقسیم کارگران به بقیه سفید و بقیه آبی و ... و هشیاری و همبستگی کارگران در مقابل بورژوازی می‌تواند بسیاری از این تضادهای فرعی را به نفع کل طبقه ی کارگر حل و فصل نماید.

برخی از نیروهای سیاسی مدعی دفاع از منافع طبقه ی کارگر، وضع موجود را حقیقت و ملاک ارزیابی و عمل قرار داده و متوجه نیستند که چنین وضعی ساخته و پرداخته ی خود کارگران نیست. اگر تشنتی در صفوف مبارزاتی طبقه ی کارگر دیده می‌شود، قبل از آن که آن را طبیعی و عینی قلمداد کنیم باید به تحلیل علت وجودی آن بپردازیم تا شکل و محتوا را در جنبش کارگری یکی تصور نکنیم.

کارگران فرانسه، آلمان، سوئد و... به‌جای باقی‌ماندن در زیر رهبری این یا آن حزب رفرمیستی و یا مذهبی و غیره، باید برای وحدت خود تلاش کرده و در برابر تفرقه و تشنت تحمیلی بورژوازی مقاومت و مبارزه کنند. و تا زمانی که به این آگاهی نرسیده باشند، بورژوازی از تفرقه ی آنان، با کمک احزاب سازشکار، نهایت سود را خواهد برد.

به طریق اولی، در ایران کارگران در درجه ی اول برای متشکل شدن و وحدت سراسری خود باید مبارزه کنند و تشکل واحد و سراسری مستقل خود را به وجود بیاورند که متکی بر قدرت جمع کارگران ایران باشد. از این راه، طبقه ی کارگر با چنان ابهتی در میدان مبارزه ی طبقاتی ظاهر خواهد شد که بورژوازی و رژیم جمهوری اسلامی یارای مقاومت در برابر آن را نخواهد یافت. طبعاً بورژوازی ایران باتمام وجود در برابر این خواست کارگران ایستاده و تا آن‌جا که در توان داشته باشد مانع تحقق آن خواهد شد و اگر نتواند سعی در اخلاص و تفرقه در درون

آن خواهد کرد. البته کارگران به نسبت توازن قوا ممکن است دست به ایجاد تشکلهای دیگر غیر سراسری بزنند، اما باید بدانند که این‌گونه تلاشها نباید به آن‌جا ختم شود که وجود و مبارزه ی تشکلهای مختلف، وحدت کلی آن را مخدوش سازد.

بورژوازی تفرقه کارگران را می‌خواهد و کارگران بروحدت خود و مبارزه ی مستقل خود پای می‌فشارند. چنین است اولین خط تمایز بین موضع کارگری و موضع بورژوازی.

پرولتاریا چه می‌خواهد؟

بر اساس آنچه در بالا گفتیم، پرولتاریا برای رهائی خود و بشریت از زیر بار نظامهای طبقاتی استثمارگر و ستمگر، مبارزه می‌کند. در این مبارزه هم به‌جز سازمان سلاح دیگری ندارد. سلاح پرولتاریا در مبارزات روزمره و خواسته‌های فوری‌اش علیه نظام سرمایه‌داری حاکم، سازمانهای صنفی آن است. این سازمانها از مجمع عمومی در یک واحد تولیدی و خدماتی تا ایجاد اتحادیه ی سراسری (و یا هر نام دیگری) در یک بخش تولیدی و خدماتی، تا سازمان واحد کل طبقه ی کارگر در یک کشور را دربر می‌گیرد. این گونه تشکلهای خصلت توده‌ای دارند و گر نه می‌توان با ایجاد کمیته‌های مخفی در کارخانه ها، در هدایت مبارزات روزمره کارگران موثر افتاد که بُعد محدودتری داشته و موفقیت آنها هم منوط به وجود عناصر پیشرو در محل تولیدی و یا خدماتی، می‌باشد.

سلاح مهم دیگر طبقه ی کارگر در تحقق منافع درازمدت تشکل سیاسی پیشرو آن، حزب واحد کمونیست در هر کشور، است. به‌علاوه، در شرایطی که ناشی از توازن قوا و یا کسب قدرت، کارگران در موضع برابر یا برتر نسبت به بورژوازی باشند، تشکل برحسب ایجاد شوراهای کارگری ممکن می‌گردد و طبقه ی کارگر می‌کوشد تا به طور متشکل قدرت دولتی را در دست بگیرد. این امر منوط به آن است که طبقه ی کارگر در کلیت از درجه ی بالاتری از آگاهی سیاسی برخوردار بوده و لذا مستقیم‌تر و فعال‌تر در امور سیاسی به دخالت بپردازد. بنابراین بدون آگاهی از منافع درازمدت و تلاش برای تحقق آن تحت رهبری حزب کمونیست و شوراهای کارگری، مبارزات طبقه ی کارگر در حد رفرمیسم باقی مانده و لذا قادر به پایان دادن به سلطه ی ناعادلانه ی طبقاتی و نهایتا از ریشه برکنند بنیاد آن نخواهد شد و نظام کارمزدی تداوم خواهد یافت.

در نتیجه، مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر، نابودی نظام سرمایه‌داری را مدنظر دارد. به‌این دلیل بورژوازی بیشتر از تشکل صنفی طبقه‌ی کارگر، از تشکل سیاسی پیشرو آن هراس دارد و لذا مبارزه‌ی مرگ و زنده‌گی را برای ممانعت از ایجاد چنین احزابی و در صورت عدم توانائی در از بین بردن این گونه تشکلهای به صورت قهرآمیز، تلاش برای جلوگیری از رشد و گسترش آنها و نهایتاً به تخریب آنها از درون و توسط نماینده‌گان ایده‌نولوژیک - سیاسی خود، اقدام می‌کند. کافی است به تاریخ ۱۰۰ سال اخیر ایران رجوع کنیم تا ببینیم که قدرتهای حاکمه در ایران با چه درنده‌خوئی به قلع و قمع کمونیستها و یا به انحراف‌کشیدن تشکل آنها، پرداخته‌اند.

این وضع تحمیلی ایجاب می‌کند که کمونیستها فعالیت سیاسی خود را اجباراً به‌طور مخفی سازمان دهند و با شرکت در مبارزات روزمره‌ی کارگران ایران، در عمل به آنها نشان دهند که دست یابی به حقوق حقه کارگران در نابودی نظام سرمایه‌داری نهفته است و با مبارزات صرفاً معیشتی، طبقه‌ی کارگر قادر به رسیدن به خواسته‌های خود نیست. مهارت کمونیستها در طرح مسایل کارگری و توده‌ای به طرز درست و علمی و نه شعاری و تخیلی در جنبش کارگری، مبارزه برای تحقق این خواسته‌ها و کسب پیروزی نسبی در آنها، احترام و تعهد کمونیستها را نسبت به مسایل و خواسته‌های کارگران نشان داده و به جلب پیشروان کارگری به سوی کمونیستها منجر می‌شود و از این طریق پیوند استواری بین پیشروان کارگری و بدنه کارگری به‌وجود آمده و جنبش کارگری به صورت تنه‌ی واحدی در عرصه‌ی سیاسی وارد کارزار نهائی می‌گردد.

از آنجا که کارگران منافع آتی متفاوتی نسبت به هم ندارند، بنابراین کمونیستها که مدافع منافع آتی و آتی کارگران هستند، منافع متضادی باهم ندارند. زیرا این منافع از مبارزه‌ی طبقاتی جهت پایان دادن به نظام سرمایه‌داری نشئت می‌گیرد. اما از نظر عملی در پیش بردن مبارزه در این راستا به‌طور قطع اختلافات نظری - چه استراتژیکی و چه تاکتیکی و حتا سبک کاری - بروز می‌کند که امری طبیعی است و راه حل آن هم در امکان دادن و دامن زدن به بحث پیرامون مسائل مورد اختلاف و نهایتاً تصمیم‌گیری براساس احترام به نظر اکثریت و پیش بردن آن و امکان دادن به اقلیت برای ادامه‌ی بحث و نهایتاً مشخص

شدن این‌که کدام نظر در عمل صحت خود را به‌طور نسبی ثابت کرده و کدام نظر انحرافی بوده‌است و لذا یا ادامه‌ی تصمیمات قبلی و یا تغییر آنها و اتخاذ مشی پیشنهادی اقلیت و یا احتمالاً پیشنهادات جدیدی که از بطن مبارزات عملی جدید برخاسته باشند. سازمان شکنی، به بهانه‌ی اختلاف نظر - آن هم در عرصه‌ی مسائل سیاسی و یا تاکتیکی روزمره، بدون مبارزه‌ی ایده‌نولوژیک سالم درون حزبی، سبک کار پرولتاریا نیست.

بدین ترتیب هم تشکل سیاسی طبقه‌ی کارگر یک تنه وارد کارزار سیاسی می‌شود و هم تلاش صورت می‌گیرد تا روند مبارزاتی از تئوری به عمل و برعکس، در شکل صحیح و علمی آزمون و خطا، پیش برده‌شود. پرولتاریای آگاه خواستار وحدت کارگران در مبارزات روزمره معیشتی و دموکراتیک و وحدت پیشروان سیاسی طبقه‌ی کارگر در مبارزه برای منافع آتی و آتی آن طبقه است. چنین است موضع پرولتاریا در برابر موضع تفرقه افکنانه‌ی بورژوازی.

افشار میانی جامعه چه می‌خواهند؟

این افشار همان‌طور که از نامشان پیداست، بین بورژوازی و پرولتاریا به مثابه دوقطب اصلی جامعه درنوسانند. آنها گرچه باتوجه به موقعیت اجتماعی‌شان، آرزوی ارتقاء موقعیت اقتصادی‌شان رو به بالا و به سوی بورژوازی را دارند، اما پیوسته تحت فشار سرمایه‌ی بزرگ قرار داشته و به‌جز اندکی از آنها که قدرمی شوند خود را تا حد دست یافتن به سرمایه‌ی متوسط یا بزرگ بالا بکشند، اکثراً وضعیت شکننده‌ی خود را ادامه داده و در صورت عدم موفقیت به‌سوی فقر و پیوستن به صف پرولتاریا مجبور می‌گردند و از این وضعیت خود به شدت ناراحتند.

بدین ترتیب آنها از یکسو خواست آن را دارند که از نظر سیاسی توسط بورژوازی به بازی گرفته شوند و از سوی دیگر به‌علت فشار سیاسی و حتا محدودیت حقوقی و دموکراتیک تحمیل شده توسط بورژوازی، به درگیری با آن کشیده می‌شوند و چون نیروی لازم را برای مقابله با بورژوازی ندارند، در شرایط معینی به پرولتاریا متوسل می‌شوند تا آن را به نیروی ذخیره‌ی خود تبدیل سازند.

موقعیت اجتماعی آنها، آنان را وادار می‌کند که در سطحی انفرادی به رقابت با دیگران پرداخته و به قول معروف "دکان خود را رونق بخشند"! منشأ نظراتی چون پلورالیسم سیاسی - تشکیلاتی، فراکسیون‌نیم تشکیلاتی در درون حزب پیشرو پرولتاریا، ایجاد جبهه‌ی واحد سیاسی در بین کمونیستها، ایجاد جبهه

واحد کارگری در درون جنبش روزمره‌ی کارگری، اتخاذ راه حلهای بینابینی در مبارزه‌ی طبقاتی به صورت روشی دائمی و ...، در تحلیل نهائی اساساً متعلق به این اقشار بینابینی بوده و حتا در مراحل ممکن است فشار اوضاع، آنها را به اتخاذ تدابیر ماجراجویانه و انارشستی بکشاند که از بی‌صبری طبقاتی آنها در فرارداشتن در وضعیت متزلزل، ناشی می‌شود.

بورژوازی از این وضعیت نهایت استفاده را برده و از طریق خرده‌بورژوازی در درون صفوف طبقه‌ی کارگر نفوذ کرده و تلاش می‌کند تا مبارزات کارگری را به سوی انحراف بکشاند.

باتوجه به این که اخیراً برخی باحرکت از وضع موجود پراکنده‌گی، روی شعار "جبهه‌ی واحد کارگری" در ایران تأکید گذاشته و برخی دیگر روی "جنبش شورائی و حتا لغو کارمزدی" پافشاری می‌کنند، باید خاطرنشان سازیم که جبهه واحد مقوله‌ای است سیاسی که مربوط به منافع مشترک طبقات مختلف و بعضاً متضاد، در برهه‌هایی از زمان، بوده و نیروهای سیاسی وابسته به آن طبقات، توافقاتی در آن زمینه صورت می‌دهند، ضمن این که هر تشکل سیاسی کار خود را پیش برده و استقلال عمل خود را از دست نمی‌دهد. اتحادیهائی نظیر "جبهه واحد ضدفاشیسم"، "جبهه واحد ضد کلنیالیسم"، "جبهه واحد ضد اشغالگری امپریالیستی" و یا اتحاد عملهای مشخص نظیر "ملی کردن صنایع نفت در ایران"، یا "جبهه واحد ضدگلوبالیزاسیون" و غیره، از آن جمله اند.

در کشورهایی که بورژوازی توانسته‌است در صفوف متحد جنبش کارگری انشفاق به وجود آورد و تشکلهای موجود کارگری زیر نفوذ احزاب مختلف سیاسی کمونیست و غیر کمونیست قرار گرفته اند، بعضاً این تشکلهای کارگری باتوجه به توافقات مشخص این احزاب و یا مستقلاً، دست به عمل مشترک می‌زنند. اما وظیفه‌ی کمونیستها در درون جنبش کارگری این کشورها این نیست که تنها این‌گونه توافقات و اتحاد عملها را مطلوب جنبش کارگری دانسته و آنها را تئوریزه کرده و به ستایش از جبهه واحد کارگری بپردازند. برعکس آنها ضمن شرکت در این فعالیتها، باید به کارگران، ضعف این توافقات را نشان داده و بالاخره این که کارگران خود باید برای تعیین سرنوشت خویش در هر مبارزه‌ی مشخص، تحت رهبری صنفی و سیاسی واحدشان گام بردارند، تا بتوانند در صورت ضرورت همکاری با دیگر طبقات، به بهترین وجهی هژمونی خود را

باز هم در... بقیه از صفحه پنجم

سهم مانو در... بقیه از صفحه اول

تامین نمایند.

اما در ایران نه ما تشکل یا تشکلهای کارگری حتا صنفی واحد و جاافتاده‌ای داریم و نه احزاب سیاسی قدرتمندی اعم از کمونیست و غیر کمونیست صاحب نفوذ در طبقه‌ی کارگر. تفرقه در جنبش کارگری (صنفی و آگاه) بی‌داد می‌کند. در جنبش چپ مدعی مدافع منافع کارگران، برخی بیشتر از آنچه که حامل مواضع و خواست کارگران باشد، از مواضع خرده بورژوازی به جنبش کارگری پرداخته و آگاهانه یا ناآگاهانه در تفرقه ماندن آن جنبش را با پیشنهاد جبهه واحد کارگری، ستایش می‌کنند. این پیشنهاد به ظاهر وحدت طلبانه، بر وجود تفرقه مهر ناپدید می‌زند و آن را امری طبیعی قلمداد می‌کند! بورژوازی ایران هم در تحلیل نهائی و در صورت اجبار، از این پیشنهاد استقبال خواهد کرد، زیرا همان طور که در بالا گفتیم موضع اساسی‌اش در صورت عدم توانائی در اتمیزه کردن جنبش کارگری، در تفرقه نگه‌داشتن کارگران تاحد ممکن است.

ایجاد جبهه واحد کارگری در جنبش صنفی و سیاسی کارگران، موضع افشار بینابینی است برای استفاده از تشنت موجود در جنبش کارگری به سود خویش.

* * *

امروز ایجاد تشکل واحد کارگران از طریق تشکیل مجامع عمومی در هر موسسه‌ی تولیدی یا خدماتی، ایجاد تشکل سراسری در هر رشته تولیدی یا خدماتی و ایجاد سازمان سراسری واحد کل کارگران ایران؛ و همچنین ایجاد ستاد فرماندهی واحد سیاسی پیشرو طبقه‌ی کارگر ایران، از طریق تلاش برای حضور در جنبش کارگری توسط کمونیستها و وحدت اینان بر اساس نکات اساسی برنامه و تاکتیک، پرچمهایی هستند که نیروهای پیشرو کمونیستی ایران باید آن را پذیرفته و مجدانه برای تحقق آن در عمل گام بردارند.

تلاشهای تفرقه افکنانه و هم چنین صحنه گذاشتن‌ها و توجیه تفرقه‌های موجود، متعلق به طبقات غیر پرولتری است که ضروری است کمونیستها هشیاری خود را در این ارتباط بالا ببرند، تا بتوانند متحد و یکپارچه به دفاع از جنبش کارگری برخیزند و آنرا داهیانه به سوی پیروزی نهائی بر بورژوازی، رهبری کنند.

ابراهیم - ۱۵ دیماه ۱۳۸۴

و ماتریالیسم تاریخی با شرایط مشخص چین، توانست با رهنمودهای خلاق و انقلابی، در جریان بسیج حزب و توده‌ها، ریشه‌ی نفوذ امپریالیسم و فئودالیسم را از جامعه‌ی چین برکند و انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را پیروزمندانه هدایت نماید. به این جهت مورد خشم و یورش ایدئولوژیک و تبلیغاتی امپریالیسم، سگان زنجیری‌اش، سوسیال - امپریالیست‌های روسی و عاملین‌اشان به مانند حزب توده در ایران در اقصا نقاط جهان، بوده و می‌باشد. امروزه که جنبش طبقه‌ی کارگر در سطح جهانی گامهای استواری در مبارزه علیه سرمایه و رژیم‌های حامی آن برمی‌دارد، این تبلیغات شمشز کننده به ویژه در اروپا اوج تازه‌ای گرفته است. هفته ای نیست که در روزنامه‌ها مقالات نفرت انگیزی علیه مائوتسه دون نوشته نشود. روزی نیست که در سایت‌های اینترنت وابسته به سرمایه داران و مؤسسات آن‌ها واقعیت انقلاب چین و نقش مائوتسه دون را جعل نکرده باشند. متأسفانه در اثر تبلیغات رویزیونیست‌ها در سطح جهانی و ملی، بسیاری از انقلابیون صادق و پاک نهاد نیز در این مورد به بیراهه رفته‌اند. نوشته‌ی زیر شمائی است کلی از تاریخ چین و نقش انکار ناپذیر مائوتسه دون در تکامل انقلاب دموکراتیک نوین به سوی سوسیالیسم و ساختمان آن.

ما کمونیست‌ها برای تحقق انقلاب اجتماعی، می‌بایست تاریخ را مطالعه و جمع‌بندی کنیم. می‌بایست اوضاع فعلی را به درستی تحلیل نماییم و آموزش‌های کمونیسم علمی را در متن بکارگیری آن‌ها در پراتیک اجتماعی بیاموزیم. اگر قبول داریم که کمونیسم علم شرایط رهائی طبقه‌ی کارگر است؛ اگر قبول داریم که هر علمی پا به پای رشد پراتیک طبقه‌ی کارگر تکامل یافته و غنی می‌شود، اگر قبول داریم که توده‌ها سازنده‌گان اصلی تاریخ هستند و قیامهای آنها از دوران شورش برده‌گان به رهبری اسپارتاکوس تا قیام کارگران پاریس، تا قیام کارگران و زحمت کشان روسیه و چین آموزنده‌اند و چنین قیامهای موفقی که از جانب استثمارشده‌گان و ستمدیده‌گان صورت گرفتند را نمی‌توان به‌دلخواه از صفحه‌ی تاریخ حذف کرد؛ بنابراین آموزش از انقلاب چین برای پیش بردن جنبش پرسلطوت به ستوه‌آمده‌گان تاریخ یعنی کارگران و زحمت کشان جهان در پایان دادن به نظام استثمارکاری کارمزدی وظیفه‌ای عمیقاً کمونیستی و علمی است.

من در این مختصر، سعی نموده‌ام برخی از آموزشهای مائوتسه‌دون را که ارزشی جهان‌شمول داشته و به‌گنجینه‌ی تئوریک کمونیسم علمی افزوده‌شده‌اند را بیابوریم که برایمان در مبارزه‌ی حاد کنونی، ارزش بلاواسطه‌ی عملی دارد. به امید آن که کمونیست‌های کشور ما با مطالعه‌ی همه جانبه‌ی آثار مائوتسه دون در متن تاریخی آن، از دستاوردهای والا و ارزشمند وی برای پیش برد امر انقلاب بیاموزند.

در اواخر سال ۱۹۱۶ در چین فقط حدود یک میلیون کارگر صنعتی وجود داشت. در سال ۱۹۲۲ این تعداد دو برابر شد. در سال ۱۹۱۸ در سرتاسر چین فقط ۲۵ اعتصاب کارگری ثبت شده که در مجموع آن‌ها ۱۰۰۰۰ کارگر شرکت داشتند. ولی در ۱۹۲۲ حدود ۱۵۰۰۰۰ کارگر دست به اعتصاب زدند. بعد از اعتصاب عظیم ملوانان هنگ کنگ، بیش از ۱۰۰۰۰۰ کارگر و مستخدم ادارات در اعتصاب شرکت کردند. در واقع اعتصاب ملوانان در منطقه و بر مسائلی بود که ریشه‌ی نفوذ امپریالیسم انگلیس را نشانه می‌رفت.

در سال ۱۹۲۲ که اعتصاب کارگران راه آهن شروع گردید، این کارگران و کارگران کارگاههای منطقه کیان (Kihan) تصمیم گرفتند سندیکاهای منطقه‌ای خود را در هم ادغام کرده و یک سندیکای واحد به وجود آورند. در پی این تصمیم و تظاهرات، پلیس انگلیس به سوی آن‌ها شلیک کرد و ۴ کشته و صدها زخمی به جا گذاشت.

در اول ماه مه ۱۹۲۴ در تظاهرات خیابانی در شانگهای ۱۰۰۰۰۰ و در کانتون ۲۰۰۰۰۰ کارگر شرکت داشتند. در اعلامیه‌ی که در این تظاهرات بخش گردید چنین آمده است: "۴۰ سال تمام خون کارگران جوان برای این ریخته شد که به هدف ۸ ساعت کار در روز نائل آیند. دیگر آن زمانی که کارگران فقط یک حیوان کار کن برای سرمایه دار بودند، گذشته است. اگر شما احتیاج به یک انقلاب دارید، آن را خواهید داشت."

در سال ۱۹۲۵ یک کارگر چینی توسط سر کارگر ژاپنی‌اش در یک کارخانه نساجی به قتل می‌رسد. در ۳۰ مه همان سال دانشجویان علیه این اقدام جنایت کارانه در منطقه‌ی نفوذ انگلیس دست به اعتصاب عمومی می‌زنند. پلیس انگلیس به روی آن‌ها آتش گشود و ۱۲ دانشجو کشته و تعداد بسیاری زخمی گردیدند. تظاهرات دانشجویی در ۲۳ ژوئن به اوج رسید. دانشجویان به جزیره "Shamen" که منطقه‌ی نفوذ انگلیس و ممنوعه بود حمله می‌کنند. در این مبارزه، ۵۰ دانشجو کشته و بسیاری زخمی می‌گردند.

در این زمان شانگهای و تسینگوتاو بزرگترین مناطق صنعتی چین بودند که بیش از هر جای دیگر صنایع وابسته به انگلیس و ژاپن و دیگر کشورهای سرمایه‌داری را در خود جا داده بودند.

در ۳۰ مه کارگران این کارخانه‌ها مبارزه را علیه وجود عناصر خارجی در شهرهایشان و در کل چین سازمان دادند.

ولی طولانی‌ترین اعتصابات کارگری تاریخ چین در هنگ کنگ به وقوع پیوست. این اعتصاب از اکتبر ۱۹۲۵ تا اکتبر ۱۹۲۶ تمام صنایع آن منطقه را فلج نمود.

دوره کوتاه فعالیت علمی حزب کمونیست چین: در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین که تازه تأسیس شده بود، مرکزی جهت سازمان‌دهی کارگران چین به وجود آورد. تحت برنامه‌ی این مرکز

در اول ماه مه ۱۹۲۵ اولین کنگره اتحادیه‌ها در کانتون تشکیل شد. در این کنگره بیش از صد اتحادیه از جریان‌های سیاسی مختلف با ۱۶۲ نماینده شرکت کردند که ۲۷۰۰۰۰ کارگر عضو اتحادیه را از ۱۲ شهر نمایندگی می‌کردند. این کنگره قطعنامه‌هایی علیه امپریالیسم و فئودالیسم و برای هشت ساعت کار در روز صادر نمود. دومین کنگره ملی اتحادیه‌های کارگری از روز اول تا هفتم ماه مه ۱۹۲۵ در کانتون برگزار گردید که در آن ۲۶۱ نماینده از ۱۶۶ اتحادیه یعنی نمایندگان ۵۴۰۰۰۰ عضو تشکیل شد.

در سومین کنگره اتحادیه‌های کارگری چین با ۵۰۲ نماینده از ۲۴۰۰۰۰ عضو تشکیل گردید. در سال بعد تعداد اعضای اتحادیه‌ها دو برابر گردید. رشد اتحادیه‌ها باعث گردید که در گومیندان (حزبی بورژوا - دموکراتیک به رهبری سون یاتسن) وزنه حزب کمونیست چین سنگین‌تر شود.

جنبش دهقانی علیه فئودالیسم در چین با رشد جنبش کارگری بسط و گسترش مییافت. جنبش دهقانی در اطراف کانتون علیه بیگاری و برای کم کردن اجاره زمین بود. در اولین کنگره اتحادیه‌های دهقانی که در اول ماه مه ۱۹۲۵ تشکیل شد، نمایندگان ۲۰۰۰۰۰ هزار دهقان از ۲۲ منطقه شرکت کردند. در کنگره دوم که در ماه مه ۱۹۲۶ تشکیل شد، نمایندگان ۶۰۰۰۰۰ دهقان از ۶۶ منطقه در آن شرکت کردند. در سال بعد یعنی در ۱۹۲۷ تعداد اعضای اتحادیه‌های دهقانی در منطقه خونان به دو میلیون و توده زیر رهبری آن به ده میلیون نفر رسید. این توده متشکل دهقانی بر اثر اجرای سیاست دقیق و درست حزب کمونیست و تکامل گام به گام مبارزه، توانست مناسبات فئودالی را در جریان قیامی شورانگیز و قهرمانانه از منطقه خود برچیند. مائوتسه دون در مورد این جنبش عظیم دهقانی می‌گوید: "آماج عمده ضربه دهقانان، مستبدین محلی، متنفذین شریر و مالکان ارضی قانون شکن است. اما همراه با آن تمام افکار و نظام پادشاهی، مأمورین فاسد در شهرها و عادات و رسومات مذموم در دهات نیز زیر ضربه قرار می‌گیرد." (گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی خونان.) و زمانی که عناصر فئودال، میان‌روها و متزلزلین از رادیکالیسم جنبش دهقانی جهت برافکندن نظام فئودالی به فغان آمده بودند، می‌گوید: "انقلاب مجلس میهمانی نیست، مقاله نویسی نیست، نقاشی یا گلدوزی نیست. انقلاب نمی‌تواند آن قدر ظریف و آرام، آن قدر نجیب و معتدل و آن قدر مهربان، آن قدر خود دار و با شفتت باشد. انقلاب شورش و طغیان است. انقلاب عملی است قهر آمیز که بدان وسیله یک طبقه، طبقه دیگر را وژگون می‌سازد." (همان جا)

در این شرایط اتحادیه‌های کارگری و دهقانی با هم و در ارتباط فشرده با یکدیگر، تظاهرات و اعتصابات عظیمی را سازمان می‌دادند. از اواخر سال ۱۹۲۳ گومیندان با کمک مستشاران کشور شوروی سازماندهی شد. در

اولین کنگره گومیندان در ۱۹۲۴ عضویت حزب کمونیست و جوانان سوسیالیست تصویب گردید. در سال ۱۹۲۴ اکادمی نظامی گومیندان تأسیس گردید. این اکادمی تحت رهبری چیان کای چک قرار گرفت و چون لای مسئول بخش سیاسی این اکادمی گردید. دولت شوروی رژیم سون یاتسن را از نظر نظامی و مالی کمک بسیار می‌کرد. پس از مرگ دکتر سون یاتسن رهبری گومیندان، به دست چیان کای چک افتاد. او پس از فتح شانگهای و تحکیم قدرت خود، از نفوذ روز افزون کمونیست‌ها به هراس افتاد و در آوریل ۱۹۲۷ به تعقیب آن‌ها و سرکوب و پراکندن اتحادیه‌های کارگری و دهقانی پرداخت. حزب کمونیست ۹۰٪ اعضای خود را در این تهاجم وحشیانه‌ی رژیم از دست داد. از این تاریخ به بعد فعالیت کمونیست‌ها شکل مخفی به خود گرفت و در راس قیام دهقانان هونان اولین پایگاه سرخ انقلابی را در کوهستان جین گان بنانهادند.

دوران جنگ داخلی: مائوتسه دون در ۱۹۲۶ در تحلیل طبقاتی از جامعه چین خصلت عام بورژوازی ملی را برای تمام کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال چنین فرمول بندی می‌کند: "تلاش بورژوازی متوسط برای برقراری یک حکومت بورژوازی ملی به هیچ وجه عملی نیست. زیرا اوضاع کنونی جهان طوری است که در آن دو نیروی بزرگ، یعنی انقلاب و ضد انقلاب، در نبرد نهائی با یکدیگر دست به گریبانند و هر کدام پرچم بزرگی را برافراشته است. اولی درفش سرخ انقلاب است که انترناسیونال سوم به اهتزاز در آورده و از کلیه طبقات ستم دیده جهان دعوت می‌کند در زیر آن گرد آیند و دیگری پرچم سفید ضد انقلاب است که مجتمع اتفاق ملل بلند کرده و از کلیه ضد انقلابیون جهان دعوت می‌کند که در زیر آن گرد آیند. بی شک این طبقات بیابینی به زودی تجزیه خواهند گشت و برخی به سمت چپ متوجه گشته، به صفوف انقلاب می‌پیوندند و برخی دیگر به سمت راست منحرف گشته، به صفوف ضد انقلاب ملحق می‌شوند. برای آن‌ها هیچ گونه امکانی موجود نیست که موضع "مستقل" اتخاذ کنند. از این رو اندیشه بورژوازی متوسط چین درباره انقلاب "مستقل" که خود رکن اساسی آن را تشکیل دهد، پنداری واهی بیش نیست. (تحلیل طبقات جامعه چین)

با وجود این که چیان کان چک به رفم‌هایی در زمینه صنعت و کشاورزی دست یازید ولی به علت ماهیت ارتجاعی طبقاتی‌اش فقط افشار بالای جامعه از این رفم‌ها سود جستند و تغییری در زندگی نابسامان کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان به وجود نیامد. وجود اکثریت عظیم خلق چین در روستاها، حاکمیت مناسبات نیمه فئودالی در آن و تمرکز نیروی نظامی دولتی در شهرها و شرایط طاقت فرسا و خونین حزب کمونیست، تغییرات استراتژیک مهمی را برای این حزب ایجاب می‌کرد. موقعیت حزب کمونیست چین در روستاها هر روز بهتر و پایه توده‌ای آن گسترده‌تر می‌گردید. تا بدانجا که در

منطقه یانگ تسی حکومت مستقل اعلام کردند. فئودال‌ها را راندند و زمین‌ها را بین دهقانان تقسیم کردند.

در سال ۱۹۲۷ مائوتسه دون در مورد انقلاب دموکراتیک چین، چنین می‌گوید: "برنامه یک انقلاب کامل دموکراتیک در چین، از نظر خارجی، سرنگون ساختن امپریالیسم و کسب آزادی کامل ملی، و از نظر داخلی، از بین بردن نیرو و نفوذ بورژوازی کمپرادور در شهرها، به انجام رساندن انقلاب ارضی برای لغو مناسبات فئودالی در روستا، و سرنگون ساختن دولت دیکتاتورهای نظامی است. تنها از راه این انقلاب دموکراتیک است که می‌توان پایه و اساس واقعی گذار به سوسیالیسم را فراهم ساخت." (مبارزه در کوهستان جین گان ۱۴۵) حزب کمونیست چین مصمم شد که چنین انقلابی را ریشه‌ای و همه جانبه در چین به انجام رساند. ولی پیش رفت چنین امر مهمی بدون متحد شدن حزب، توده‌های زحمتکش و ارتش سرخ روی خط مشی پرولتری، غیر ممکن بود. برای تحقق این مهم، مائوتسه دون مقاله "درباره نظرات نادرست در حزب" را علیه خط‌مشی راست روانه چن دو سیو ارائه داد. این مقاله و مقالات دیگر مانو نشان می‌دهند که او مبارزیست که روی خط ایده‌نولوژیک - سیاسی پرولتری با هیچ کس و هیچ نیروی آشتی ندارد. او قهرمان پرولتری ای است که اندیشه‌های غیر پرولتری از شمشیر تیزش هیچ گاه در امان نبوده اند. به این جهت از نقطه مقابل حتی امروزه نیز مورد حمله سبانه‌ای قرار گرفته است. انواع و اقسام رویزیونیست‌ها، تروتسکیست‌ها، کانتوسکیست‌ها، تمام طبقات حاکم در کشورهای امپریالیستی و غیر امپریالیستی لحظه‌ای از لجن پراکنی علیه او فرو نگذاشته و نمی‌گذارند.

مبارزه مائوتسه دون علیه نظریات نادرست، به بار می‌نشیند و تا سال ۱۹۳۰ نفوذ حزب در بین توده‌ها بسط و گسترش می‌یابد.

دوران مبارزه علیه اشغالگری امپریالیستی: در سال ۱۹۳۰ چیان کای چک با وجود درگیری با تهاجم ژاپن و انگلیسی‌ها، تصمیم گرفت حزب کمونیست، اتحادیه‌های کارگری و دهقانی را نابود کند. تهاجم گومیندان و سرکوب حزب کمونیست و توده‌های زحمتکش به پراکندگی نیروها و فروکش انقلاب می‌انجامد. در این لحظه تاریخی است که مائوتسه دون در مبارزه علیه پاسیویته و یأس از یک جانب و "تب انقلابی‌گری" از جانب دیگر، می‌گوید: "در وضع پر آشوب فعلی ما فقط وقتی می‌توانیم توده‌ها را رهبری کنیم که شعارهای رزمنده مطرح سازیم و روش فعال اتخاذ نمائیم... یگانه کلید پیروزی انقلاب رهبری پرولتاریاست." (از یک جرقه حریق برمی‌خیزد ۱۸۳) او در این نوشته کوتاه تاکتیک‌های پرولتری نبرد را بر پایه تحلیل تضادهای عینی جامعه، به دست می‌دهد.

حزب کمونیست چین که تا سال ۱۹۳۴ با گومیندان در جنگ و مبارزه داخلی بود، با یورش جدید و گسترده ژاپن، مصمم می‌گردد خود را به خط اول جبهه مبارزه علیه دشمن خارجی برساند.

مارش طولانی ۱۲۰۰۰ کیلومتری با ۹۰۰۰۰ نیروی مسلح آغاز گردید. در این مارش به علت تعقیب چیان کای چک و حملات زمینی و هوایی که بیش از یک سال طول کشید، حزب کمونیست ۸۳۰۰۰ نفر از نیروهای خود را از دست داد و با ۷۰۰۰ نفر خود را به جبهه مقدم ضد ژاپنی در شمال چین یعنی منطقه (Shaangxi) رسانید. از دست رفتن چنین تعدادی از نیروهای رزمنده خلق در مارش طولانی، ناشی از خط مشی چپ روانه لی‌لی‌سان و وان مین، رهبر حزب کمونیست چین بود که حمله به شهرها را که مرکز سلطه‌ی دشمن بود در پیش گرفته بودند. در سال ۱۹۳۵ حزب با طرد این خط مشی، برنامه و استراتژی مانو تسدون را پذیرفت که راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات را راه رشد انقلاب چین می‌دانست و او را به رهبری کمیته مرکزی و کمیسیون نظامی حزب کمونیست انتخاب کرد. در سال ۱۹۳۴ که امر مقابله با ژاپن و مبارزه با تهاجمات گومین دان، تعداد بالائی از نفرات را می‌طلبید و باز سازی هسته‌های حزبی ضروری می‌گردد، سبک کاری در حزب بروز می‌کند که باز سازی ارتش را فقط به لحاظ کمی در نظر می‌گیرد بدون این که به زندگی واقعی و مشکلات توده‌ها توجه کند. این سبک کار سد بزرگی در بسیج واقعی توده‌ها در امر آزادی خودشان می‌بود. برای مبارزه با چنین سبک کار نادرستی که به توده‌ها به صورت ابزار می‌نگریست، مانوتسه دون چنین می‌گوید: "ما رهبران و سازمان دهندگان جنگ انقلابی و در عین حال رهبران و سازمان دهندگان زندگی توده‌ها هستیم. سازمان دادن جنگ انقلابی و بهبود بخشیدن به شرایط زندگی توده‌ها دو وظیفه بزرگ ما به شمار می‌رود." (از زندگی توده‌ها مواظبت کنیم ۲۲۶) این بینش عمیقاً پرولتری و انسانی، توسط بورژوازی که در هر لحظه و هر دم به چپاول میلیون‌ها مردم جهان مشغولند، و تروتسکیست‌های ماسک داری مثل منصور حکمت و شرکا، زیر پرچم پوپولیسم، مورد حمله شدید قرار گرفته است.

حزب کمونیست چین با تصحیح انحراف فوق و رسیدگی به زندگی واقعی توده‌ها، توانست نیروی عظیم آن‌ها را علیه ژاپن متشکل و بسیج گرداند. توده‌ها در مبارزه و زندگی روزانه درک کردند که کمونیست‌ها رهبران واقعی و سازمان دهندگان راستین مبارزات رهایی بخش آن‌ها هستند.

چیان کای چک که بیش از مبارزه علیه تهاجم گسترده ژاپن، مصممانه به تعقیب و سرکوب کمونیست‌ها و سازمان‌های کارگری و دهقانی می‌پرداخت، موج گسترده اعتراض خلق را علیه خود برانگیخت.

تهاجم ژاپن به چین، اوضاع جدیدی را چه در سطح جهان و چه در مناسبات درونی چین به وجود آورد. این وضعیت نوین در حزب کمونیست

چین نیز تأثیر نهاد. مشی‌های مختلف سیاسی که بیان‌گر خواست‌های طبقاتی متفاوتی بودند، در مقابل هم قرار گرفتند. مانوتسه دون در مقابله با خط تسلیم طلبانه "درهای بسته" و "آوانتوریسم"، با حرکت از ماتریالیسم - دیالکتیک به تحلیل اوضاع می‌پردازد: "شاخص اساسی وضع کنونی عبارت است از کوشش امپریالیسم ژاپن در تبدیل چین به مستعمره خود... وضع کنونی از ما می‌طلبد که با شجاعت از سیاست "درهای بسته" دست بکشیم، جبهه و وسیعی تشکیل دهیم و خود را از غلطیدن در آوانتوریسم بر حذر داریم. تا هنگامی که ساعت نبرد قطعی فرا نرسیده و ما نیروی لازم برای چنین نبردی در اختیار نداریم، نباید بی ملاحظه خود را درگیر کنیم." (درباره تاکتیک‌های مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن ۲۳۱ و ۲۴۷)

او در این نوشته به بررسی تضادها در سطح جهانی و انعکاس و عمل‌کردشان در جامعه چین می‌پردازد. وضعیت عمومی جامعه چین را که در شرف مستعمره شدن کامل است تحلیل می‌کند. از کل به جزء می‌رود. وضعیت اردوگاه دشمن، تضادها و گرایش‌های درونی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. اوضاع اردوگاه خلق را مو شکافانه تحلیل می‌کند. ارتباط طبقات بینابینی را با این دو قطب تضاد نشان می‌دهد. گرایش‌های هر طبقه و قشری را با دیدی عمیقاً علمی، در آن لحظه با مثال‌های تاریخی و زنده، به دست می‌آورد. و یک تابلوی زنده و فعال را در مقابل جویندگان کنجکاو که می‌خواهد از شیوه تحلیل دیالکتیکی این رهبر کبیر پرولتاریای جهان بیاموزند، می‌گشاید. او با حرکت از جزء، دوباره به کل می‌رود و تاکتیک‌های عمومی علیه ژاپن را بنا می‌نهد. حتی تغییرات در ساختار دولت پیش از تهاجم و بعد از تهاجم گسترده ژاپن را باز می‌گوید و علل مادی آن را بررسی می‌کند. او می‌گوید: "انقلاب مانند هر چیز دیگری در جهان پیوسته راه پریچ و خمی را می‌پوید، راه انقلاب هرگز مستقیم نیست. جبهه انقلاب و ضد انقلاب، مانند هر چیز دیگری در جهان، می‌تواند تغییر کند. از یک سو امپریالیسم ژاپن مصمم است تمام چین را به مستعمره خود بدل کند و از سوی دیگر نیروهای انقلابی چین هنوز نقاط ضعف جدی دارند. این دو واقعیت اساسی مبدأ تعیین تاکتیک جدید حزب ما را تشکیل می‌دهند - جبهه وسیع متحد. آن چه که امروز مورد نیاز نیروهای انقلابی برای حمله به نیروهای ضد انقلابی است، متشکل ساختن میلیون‌ها میلیون توده مردم و براه انداختن یک ارتش انقلابی عظیم است. حقیقت میرهن این است که فقط چنین نیروی عظیمی قادر است امپریالیسم ژاپن، خائنین و میهن فروشان را در هم بشکند... در حال حاضر وجود حزب کمونیست آبدیده و وجود ارتش سرخ آبدیده صفت ممیزه طرف انقلاب است." (درباره تاکتیک‌های مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن ۲۵۰ و ۲۵۱) مانوتسه

دون همین روش دیالکتیکی بررسی تضادها را در مورد تعیین استراتژی جنگ به طور کلی و جنگ انقلابی خلق چین به طور اخص به کار می‌برد: "قوانین جنگ مسئله‌ای است که هر کس که جنگی را هدایت می‌کند، باید آن را مطالعه و حل نماید. قوانین جنگ انقلابی مسئله‌ایست که هر کس که جنگی انقلابی را هدایت می‌کند، باید آن را مطالعه نماید. قوانین جنگ انقلابی چین مسئله‌ای است که هر کس که جنگی انقلابی را هدایت می‌کند، باید آن را مطالعه و حل نماید.

ما اکنون در حال جنگیم؛ جنگ ما جنگی است انقلابی؛ جنگ انقلابی ما در چین صورت می‌گیرد، یعنی در کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال. از این رو ما نه فقط باید قوانین عام جنگ را مطالعه کنیم بلکه باید قوانین ویژه جنگ انقلابی و قوانین ویژه‌ی ما را که فقط مختص جنگ انقلابی چین است، نیز مورد بررسی قرار دهیم. بر هیچ کس پوشیده نیست که در هر کاری که ما می‌کنیم، اگر وضعیت، خصلت و روابط آن را با اشیاء و پدیده‌های دیگر درنیابیم، نمی‌توانیم قوانین مسلط بر آن را بشناسیم و بدانیم که چگونه به آن بپردازیم، و قادر نخواهیم بود آن را به نحو احسن انجام دهیم." (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین ۲۷۱-۲۷۲)

"بنابراین قوانین هدایت جنگ بر حسب شرایط جنگ یعنی بر حسب زمان و مکان و خصلت آن تغییر می‌پذیرد." (همانجا)

"آرایش صحیح نیروها از تصمیمات صحیح فرمانده سرچشمه می‌گیرد، تصمیمات صحیح فرمانده از قضاوت‌های صحیح او ناشی می‌شود، قضاوت‌های صحیح او بر کار اکتشافی دقیق و لازم و بر سنجش و اتصال همه اطلاعات گوناگونی که از کار اکتشافی به دست آمده، مبتنی است. فرمانده از تمام اسلوب‌های ممکن و ضرور کار اکتشافی استفاده می‌کند و کلیه اطلاعات به دست آمده از وضع دشمن را می‌سنجد، گاه را از گندم جدا می‌سازد، آن چه را که نادرست است، حذف می‌کند، از یکی به دیگری حرکت می‌نماید و از برون به درون نفوذ می‌کند؛ و آن گاه وضع خودی را محاسبه می‌نماید، به مطالعه تناسب وضع دو طرف و ارتباط متقابل آن‌ها می‌پردازد و در آخر به قضاوت دست می‌زند، تصمیم می‌گیرد و نقشه‌های خود را تنظیم می‌کند. این است پروسه کامل شناخت اوضاع که یک استراتژی نظامی باید قبل از تنظیم هر نقشه استراتژیک، نقشه عملیات ابراتیو و یا نقشه عملیات تاکتیکی طی کند." (همانجا) در این مقاله مانوتسه دون اساساً به بررسی تضادهای واقعی در زمینه جنگ می‌پردازد: عملیات محاصره و سرکوب، عملیات ضد محاصره و سرکوب. دفاع فعال، دفاع غیر فعال. پراکندن نیروها، تمرکز نیروها. عقب نشینی، پیشروی. جنگ پارتیزانی، جنگ منظم و تبدیل آن‌ها به هم. جنگ زود فرجام، جنگ طولانی و جبهه متحد، استقلال حزب

کمونیست در جبهه متحد و ... مانوئسه دون در نوشته‌هایش مصرانه از انقلابیون می‌خواهد که ذهن خود را با واقعیت متحرک، متغییر و متضاد، تطبیق دهند، از آن‌ها می‌خواهد الگو سازی نکنند بلکه با مطالعه اوضاع مشخص، کار انقلابی خود را سازمان دهند. از این نقطه نظر اگر کسی با پراتیک بلاواسطه انقلابی در رابطه و تماس نباشد، چیزی را نیز تغییر نخواهد داد غیر از چرخاندن شمشیری در هوا. تکامل وقایع صحت تحلیل و تاکتیک‌های مانوئسه دون را به اثبات رساند.

مردم چین خواهان وحدت حزب کمونیست و گومیندان، علیه تهاجم ژاپن و دفاع از میهن بودند. در چنین اوضاعی یکی از فرماندهان بلند پایه گومیندان جهت قطع جنگ داخلی، چیان کای چک را دستگیر و بازداشت نمود. پس آزادی چیان کای چک به درخواست حزب کمونیست که در آن برهه از زمان دشمن عمده را امپریالیسم ژاپن ارزیابی کرده بود، به علت خواست آتشین خلق چین برای بیرون راندن دشمن خارجی، او مجبور شد با حزب کمونیست متحد شود. این اتحاد سه سال دوام داشت. در طول این مدت خلق چین به وضوح مامشات گومیندان و سرسختی حزب کمونیست را در مبارزه علیه ژاپن لمس کردند. به این جهت پایه‌های حزب کمونیست بسط و گسترش بی سابقه‌ای یافت.

در سال ۱۹۳۷ مانوئسه دون علیه نظریات امپریک و دکماتیک در حزب مبارزه قاطعی را آغاز کرد. او در اثر جاودان‌اش "در باره پراتیک" درک عمیق، همه جانبه و خلاق ماتریالیستی خود را نشان می‌دهد. ماتریالیسم دیالکتیکی مانوئسه دون گامی دیگر ماتریالیسم خلاق مارکسیستی را تکامل می‌دهد. برای بیان مطلب لازم است قدری به عقب برگردیم:

هگل فیلسوف ایده‌آلیستی بود که به علت تکامل علم و دانش و صنعت و ظهور پرولتاریا در صحنه مبارزه طبقاتی زمینه‌های ماتریالیستی عمیقی را در بطن تفکرش می‌پروراند. تا پیش از او، فلاسفه رابطه انسان با طبیعت را در نتیجه رابطه روح با مبدأ آفرینش و از این طریق با طبیعت می‌دیدند. در نتیجه پروسه شناخت را در شناخت عناصر ماوراءطبیعه خلاصه می‌کردند. و چون همه چیز توسط مبدأ اعلا کامل و جدا از هم خلق می‌شد، پدیده‌های مادی را نیز جدا از هم بدون ارتباط ارگانیک با هم می‌دیدند. این بینش حتی در ماتریالیسم فویرباخ نیز انعکاس خود را یافته است. هگل اولین فیلسوفی است که می‌گوید، انسان به وسیله کارش با طبیعت مرتبط می‌گردد. مارکس این نقطه نظر والای هگل را می‌گیرد، ایده‌آلیسم او را انتقاد می‌کند، ماتریالیسم مکانیکی فویرباخ را به نقد می‌کشد و ماتریالیسم دیالکتیکی خود را بنا مینهد: "فلاسفه تا کنون جهان را از طرق مختلف تفسیر کرده‌اند، اما مسئله اساسی تغییر آن است." (تزهائی درباره فویرباخ) در نتیجه برای مارکس، تغییر خلاق و تکامل اندیشه انسانی، در تغییر خلاق طبیعت و

جامعه، توسط خود انسان نهفته است. اومی‌گوید: "حرکت شکل هستی ماده است." در نتیجه تکامل اندیشه و شناخت که خود پدیده مادی است، باید در تطابق کامل و حرکت جهان مادی، حرکت اجتماعی و لزوماً مبارزه طبقاتی باشد. لنین این فلسفه را بسط و گسترش داد و در مبارزه با ماخسیم به طور همه جانبه و خلاق ماتریالیسم دیالکتیکی را توضیح داد.

مانوئسه دون در این راستا می‌گوید: "ماتریالیسم پیش از مارکس مسئله شناخت را جدا از خصلت اجتماعی انسان و تکامل تاریخی بشریت ملاحظه می‌کرد و از این رو نمی‌توانست وابستگی شناخت را به پراتیک اجتماعی، یعنی وابستگی شناخت را به تولید و مبارزه طبقاتی درک کند." (درباره پراتیک ۴۵۱) مانوئسه دون به این ترتیب ضربه قاطعی را به تمام اشکال تفکر ایده‌آلیستی که شناخت را جدا از خصلت اجتماعی انسان و تکامل تاریخی بشریت می‌بینند، وارد می‌آورد. در عین حال او به علت حرکت دائم و زوال ناپذیر ماده، (اجتماع و در نتیجه مبارزه طبقاتی)، هر گونه فکر ایستا و منجمد و جدا شده از ماده سیال، که به شکل دکماتیسیم و تئوری های جامد ظهور می‌کند را محکوم می‌نماید. "اگر انسان بخواهد در کار خود موفقیت حاصل کند، یعنی به نتایج پیش بینی شده دست یابد، باید حتماً ایده‌های خود را با قانونمندی‌های دنیای خارجی عینی منطبق سازد." (درباره پراتیک ۴۵۳) یعنی اگر ایده‌های ما با دنیای متغیر و متحول مادی عینی منطبق نباشد، شکست خواهیم خورد.

در این جا مانوئسه دون پروسه شناخت دیالکتیکی ماتریالیسم را چنین توضیح می‌دهد: "نخستین گام در پروسه شناخت، تماس با پدیده‌های دنیای خارجی است - مرحله احساس‌ها، گام دوم، سنتر داده‌های ناشی از احساس‌ها، تنظیم و تغییر آن‌هاست - مرحله مفاهیم، احکام و نتیجه‌گیری‌ها ... هر کس به این نظر باشد که شناخت تعقلی لازم نیست از شناخت حسی ناشی شود، ایده‌آلیست است ... ولی حرکت شناخت به این جا پایان نمی‌یابد. اگر حرکت ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت در شناخت تعقلی باز می‌ایستاد، فقط نیمی از مسئله حل می‌شد که از نظرگاه فلسفه مارکسیستی به هیچ وجه نیم مهمتر نیست. فلسفه مارکسیستی بر آن است که مهم‌ترین مسئله درک قانونمندی‌های جهان عینی برای توضیح جهان نیست، بلکه ... برای تغییر فعال جهان است ... اما مارکسیسم اهمیت تئوری را درست و فقط به این علت تأکید می‌کند که تئوری می‌تواند راهنمای عمل باشد." (درباره پراتیک ۴۶۲ تا ۴۶۵) به این ترتیب وقتی شناخت تعقلی به آخر رسید و تئوری تدوین شد، این تئوری باید در عمل انقلابی توده‌ها پیاده و آزمایش شود. به این جهت پروسه شناختی را که مانوئسه دون در سه مرحله توضیح می‌دهد، تکامل اندیشه را در راستای تکامل ماده و تأثیر گذار بر آن می‌بیند. این تئوری به ما می‌آموزد که برای انقلاب کردن در هر کجای عالم، علاوه بر قوانین عام، باید با توده‌های آن جا در تماس

مستقیم و همیشگی باشیم تا تئوری خاص ما در تطابق کامل با شرایط آن جای خاص باشد. مانوئسه دون در تغییر انقلابی جامعه، توده‌ها را می‌بیند. و در پیوند عناصر پیشرو با توده‌هاست که او هومانیسیم عمیق انقلابی و ماتریالیستی خود را به منظره ظهور می‌رساند و می‌گوید: به خلق خدمت کنید و از زندگی توده‌ها مواظبت کنید.

علیه چنین ماتریالیسم خلاق، پیگیر و انسانی‌ای است که شبه تروتسکیست‌های حزب کمونیست کارگری به رهبری منصور حکمت به آن مهر پوپولیسم می‌زنند و ایده‌آلیسم خفته در تار و پود حرافی‌های شبه مارکسیستی خود را عیان می‌سازند.

مانوئسه دون برای درک، آموزش و به کارگیری تاکتیک‌های مراحل مختلف انقلاب چین، علیه دکماتیسیم‌ها، دست به یک نوسازی عمیق فلسفی در حزب کمونیست چین می‌زند و گام به گام مرزهای دیالکتیک ماتریالیستی را با متافیزیک و انواع و اقسام انحرافات لانه کرده در درون جنبش کمونیستی روشن می‌سازد. او در کتاب "درباره تضاد" می‌گوید: "جهان بینی دیالکتیک ماتریالیستی، برخلاف جهان بینی متافیزیک، بر آن است که پژوهش تکامل یک شیئی یا پدیده را باید از درون آن، از روابط آن با اشیاء و پدیده‌های دیگر شروع کرد؛ به بیان دیگر تکامل اشیاء و پدیده‌ها باید به مثابه حرکت جوهری و ضرور آن‌ها ملاحظه گردد.." (درباره تضاد ۴۷۶)

به این ترتیب مانوئسه دون در گام اول متافیزیک روشن و آشکار را درهم میکوبد و آن گام متافیزیک نهفته در پوشش جملات مارکسیستی را هدف حمله می‌گیرد: "عام بودن یا مطلق بودن تضاد معنای دوگانه دارد؛ اول این که، تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیده‌ها موجود است؛ دوم این که، حرکت تضاد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی و پدیده دیده می‌شود." (همانجا) بسیاری از باصطلاح کمونیست‌ها هستند که وجود تضاد در پدیده‌های نوظهور را تا مرحله‌ای از تکامل آن قبول ندارند. آن‌ها ظهور تضاد را از آن جایی قبول دارند که به مرحله بحرانی و آشتی ناپذیر رسیده است. به این دلیل این نوع تفکر و مندلوژی کار را نه به تکامل نیروهای رشد یابنده در جامعه بلکه به سازش و کنار آمدن با طبقات مرتجع می‌کشاند. دوم: از آن جایی که کل پروسه هر پدیده‌ای عبارت است از حرکت و یا تضاد، در نتیجه رسیدن به این نتیجه که در روند تکامل آن پدیده مشخص تضاد پایان گرفته است، باز هم کار را به آشتی طبقاتی و حاکمیت طبقات ستمگر می‌کشاند. استالین در شوروی به همین درک رسید و ضررهای جبران ناپذیری به تکامل مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی به بار آورد.

مانوئسه دون در بررسی تضادها گام دیگری پیش می‌گذارد و به عمق می‌رود: "این جهان بینی دیالکتیکی قبل از هر چیز به ما می‌آموزد که باید حرکت تضادها را در اشیاء و پدیده‌های گوناگون به خوبی نظاره و تحلیل کنیم و بر اساس این تحلیل متدهای حل تضادها را نشان دهیم. از

این رو برای ما درک کنکرت قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها دارای اهمیت فوق‌العاده است." (همانجا) در واقع او نشان می‌دهد که تضادها فقط عام نیستند. بلکه در هر پدیده‌ای اشکال خاص و ویژه دارند. در عین این که باید تضادهای عام حاکم بر پدیده‌ها را در نظر گرفت، باید - که این مهمتر است - اشکل حرکت ویژه و خاص آن‌ها را نیز بررسی نمود. گرایش‌های دکماتیستی و الگو سازی، از این واقعیت ناشی می‌شود که آن‌ها قادر به بررسی تضادهای ویژه در پدیده‌های مشخص نیستند. ما این گرایش‌های خطرناک را در گرایش‌های الگو سازی از انقلاب شوروی، انقلاب چین، انقلاب آلبانی و ... نیز برای جامعه خودمان می‌بینیم.

ولی در یک پدیده مشخص چگونه می‌توان به بررسی تضادها پرداخت؟ "در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجودند که یکی از آن‌ها حتماً تضاد عمده است؛ موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادهاست و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد." (همانجا) این درک لینی از بررسی تضادهای درون یک پدیده را مائوتسه دون یک گام دیگر به پیش می‌برد: "در هر تضاد، دو جهت متضاد به طور ناموزون رشد و تکامل می‌یابند. گاهی چنین به نظر می‌رسد که میان آن‌ها تعادل برقرار است، ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است ... یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است. جهت عمده جیتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد بر عهده دارد. خصلت یک شیئی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین می‌شود - جیتی که موضع مسلط گرفته است." (همانجا) در این نقطه است که مائوتسه دون گام دیگری دیالکتیک ماتریالیستی را تکامل می‌دهد و به قله خرد بشری که تاکنون اندیشه هیچ کس بدان نرسیده، صعود می‌نماید. این دستاورد مائوتسه دون نقش بس عظیمی در شناخت درست دوست و دشمن در هر مرحله مشخص از تکامل اجتماعی، درک درست خصلت یک جامعه، طبقه، حزب و یا سازمانی را دارد.

دستاورد دیگر مائوتسه دون در این راستا، امکان جا به جایی جهت عمده تضاد عمده در یک پدیده است. یعنی در حالی که هر جهت تضاد شرط موجودیت جهت دیگری هست ولی "... تحت شرایط معین هر یک از دو جهت متضاد یک شیئی یا پدیده به ضد خود بدل می‌گردد، جای خود را با طرف مقابل عوض می‌کند. این دومین معنای همگونی اضداد است."

مثلاً تضاد عمده در جامعه سرمایه داری و سوسیالیسم یکی است؛ تضاد پرولتاریا و بورژوازی. جهت عمده تضاد عمده در جامعه سرمایه داری، طبقه سرمایه دار - بورژوازی - است. ولی به مجرد عوض شدن جای جهت

عمده تضاد، یعنی وقتی پرولتاریا به جهت عمده تضاد تبدیل می‌شود - به حاکمیت می‌رسد - خصلت جامعه دیگر بورژوازی یا سرمایه داری نیست بلکه پرولتری و سوسیالیستی است. مقاله "درباره تضاد" کمک کرد تا درک مجموعه حزب کمونیست چین از نظر فلسفی تا بدان درجه رشد یابد که بتواند تاکتیک‌های متنوع و لازم را که مائوتسه دون تدوین کرده بود، درک کند و آن‌ها را در شرایط بسیار بغرنج و انقلابی جامعه چین پیاده نماید. در نتیجه حزب با درایت و روشنائی بیشتری می‌توانست رهبری خود را در جبهه متحد اعمال نماید. نیروی وسیع و بی کران توده‌ها را برای گام بعدی یعنی به سرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین - دیکتاتوری دمکراتیک خلق - در یک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال، بسیج و متشکل سازد. مائوتسه دون در پراتیک جامعه چین ثابت کرد که می‌توان در یک کشور نیمه فئودال - نیمه مستعمره، دست به انقلاب زد، تحت رهبری حزب پیشقراول و راستین پرولتاریا جبهه متحد را به وجود آورد، ارتش سرخ را سازمان داد و با این سه سلاح، بساط فئودالیسم، امپریالیسم و قدرت سرمایه بوروکراتیک را درهم شکست و با ایجاد جامعه‌ای دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا شرایط را برای گذار به سوسیالیسم فراهم ساخت. این موفقیت‌ها، بورژوازی چین را به هراس افکند. در سال ۱۹۳۹ گومیندان مجدداً با ۵۰۰۰۰۰ نیروی مسلح به حزب کمونیست حمله کرد. حملات ژاپن نیز به مناطق حزب تشدید شد. ولی حزب در این شرایط موفق گردید با دادن قربانیان فراوان طی مبارزه‌ای سرسختانه و انقلابی ارتش متجاوز ژاپن را از خاک چین براند. رفیق مائوتسه دون با درک عمیق ماتریالیستی و اسلوب انقلابی دیالکتیکی، که توده‌ها را سازندگان واقعی تاریخ میدانند و بر مبنای حل تضادها حرکت می‌کند، برای راندن دشمنان خارجی و داخلی راهی نمی‌بیند جز بسیج نیروی مادی موجود یعنی توده‌ها و اسلوبی نمی‌یابد جز وحدت و مبارزه ضدین یعنی تلفیق عام با خاص. او می‌گوید: "ما کمونیست‌ها در هر کاریکه انجام می‌دهیم، باید از این دو شیوه استفاده کنیم: یکی پیوند دادن عام با خاص و دیگری پیوند دادن رهبری با توده‌هاست." (درباره بعضی از مسایل مربوط به شیوه‌های رهبری ۱۷۷) "هر قدر هم که گروه رهبری فعال باشد، در صورتی که فعالیت‌اش با فعالیت توده‌ها در هم نیامیزد، جز تلاش بی ثمر عده‌ای معدود چیز دیگری نخواهد بود." (همانجا ۱۷۹) زمانی که این بینش و سبک کار در حزب کمونیست حاکم شد، نیروی ده‌ها میلیون مردمی که خواهان مبارزه برای رهایی و آزادی بودند، آزاد و متشکل گردید و از حالت تدافعی به موضع تهاجمی رو آورد.

دوران جنگ داخلی مجدد: پس از بیرون راندن نیروهای متجاوز ژاپون، در سال ۱۹۴۶ جنگ

بسیار خونینی بین گومیندان و ارتش سرخ در گرفت که به پیروزی ارتش سرخ انجامید. این بار امپریالیسم آمریکا به نجات چپان‌کای‌چک وارد عمل شده و به پشتیبانی از او پرداخت. مائوتسه دون جهت تعمیق انقلاب و ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم و فئودالیسم، بار دیگر به تصفیه ایده‌نولوژیک حزب می‌پردازد: "باید با پربها دادن به نیروی دشمن مبارزه کرد، مثلاً ترس از امپریالیسم آمریکا، ترس از جنگیدن در مناطق گومیندان، ترس از برانداختن سیستم کمپرادر - فئودال، از دست زدن به تقسیم اراضی مالکین ارضی و مصادره سرمایه بوروکراتیک؛ ترس از جنگ طولانی و غیره. آنها همه نادرستند. امپریالیسم در سراسر جهان و حکومت دارودسته ارتجاعی چانکایشک در چین پوسیده است، آینده ندارد. جا دارد که ما آن‌ها را حقیر بشماریم و ما یقین و اطمینان داریم که بر تمام دشمنان خلق چین چه داخلی و چه خارجی غلبه خواهیم کرد. اما در هر وضع خاص و در هر مبارزه مشخص ... ما مطلقاً نباید دشمن را حقیر بشماریم، بر عکس باید او را جدا به حساب بگذاریم و همه نیروی خود را در مبارزه به خاطر نیل به پیروزی متمرکز سازیم." (درباره بعضی مسائل مهم سیاست کنونی حزب ۲۶۵) پس از تصحیح اشتباهات در حزب و پیروزی در مناطق خودی بر دشمنان، ارتش سرخ به جنوب که قلمرو چپان کای چک بود حمله کرد. چپان کای چک راه فرار را در پیش گرفت و در سال ۱۹۴۹ با مساعدت ارتش آمریکا به تایوان که جزیره‌ای متعلق به چین بود، گریخت. به این ترتیب انقلاب دمکراتیک نوین خلق پانصد میلیونی چین به رهبری حزب کمونیست در نابودی فئودالیسم و راندن امپریالیسم و سگهای زنجیریش از میهن، تحقق یافت.

دوران گذار به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم: در چین آزاد و انقلابی در سال ۱۹۵۳ مائوتسه دون گفت اکنون تضاد عمده جامعه چین تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی است. پس از پیش رفت مبارزه طبقاتی بسیار حاد و خونین و آماده سازی شرایط برای گذار به سوسیالیسم در سال ۱۹۵۶ کلکتیوهای کشاورزی جای مالکیت خصوصی بر زمین را گرفت و ابزار تولید صنعتی نیز اساساً به مالکیت اجتماع در آمد. به این ترتیب چین سوسیالیستی پا به عرصه تاریخ نهاد. از این تاریخ به بعد دو راه در مقابل چین قرار گرفت:

- ۱- ادامه سوسیالیسم و تکامل آن.
- ۲- برگشت به نظام سرمایه داری.

بر سر این دو راه مبارزه بین نمایندگان مخفی و علنی سرمایه داری و خط پرولتری مائوتسه دون در جامعه و درون حزب کمونیست چین با شدتی که در تاریخ بی نظیر بود جریان داشت. در چین علاوه بر صحنه وسیع تحول و تغییر و انواع عملکردهای اجتماعی، تجربه شوروی سوسیالیستی نیز موجود بود.

کارگران غیرمتشکل هیچ و کارگران متشکل همه چیزند!

سهم مانو در بقیه از صفحه دهم

تجربه کشور شوراها نشان می‌داد که تمرکز ابزار تولید در دست دولت باعث تمرکز سرمایه در بالای جامعه می‌گردد. و آن جایی که ارزش اضافه ذخیره می‌گردد به سهولت بار آوری تولید جهت از دیدار ارزش اضافه (سود)، به هدف تبدیل می‌گردد و کنترل کننده این سرمایه و سود، چه بخواهد و یا نخواهد، خصلت سرمایه دارانه به خود می‌گیرد. تمام سمت‌هایی که ارزش اضافه را کنترل و هدایت می‌کنند، اگر دانا در تغییر نباشند، عوامل سرمایه داری را در بطن خود می‌پروراند.

علاوه بر این، خط استالین عبارت بود از ایجاد اقتصادی شکوفا به عنوان هدف. و برای آن برنامه و سیاست تنظیم می‌کرد. در نتیجه، هدف پرولتاریا که عبارت بود از حرکت عمومی جامعه به سمت کمونیسم به علت این نوع نگرش به برنامه و اقتصاد، به ورطه فراموشی می‌رفت. و این یکی از عوامل مؤثر پیدایش و رشد بورژوازی نوین در اتحاد شوروی بود این خط را مائوتسه دون مورد بررسی و انتقاد قرار داد.

مائوتسه دون معتقد بود که پرولتاریا برای ساختمان و پیشروی سوسیالیسم به سوی کمونیسم، باید یک برنامه همه جانبه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هنری داشته باشد. در نتیجه این برنامه یک واحد کل است که ایده‌نولوژی پرولتاریا و اهدافش را منعکس مینماید که اجزایش تمام زمینه های فعالیت اجتماعی خلق چین را می‌سازد؛ مثل برنامه اقتصاد کشاورزی، برنامه اقتصاد صنعتی، برنامه آزمایشات علمی، برنامه هنری، رابطه‌های متقابل این مقولات و ...

در نتیجه برای تحقق این برنامه می‌بایست در زمینه‌های مختلف، سیاست تعیین کرد و مبارزه طبقاتی نیز بر روی این برنامه و سیاست‌ها جریان می‌یابد.

مائوتسه دون برای پیاده کردن چنین برنامه ای معتقد به کنترل اجتماعی آن بود. از این نظر او ایده دوگانه ای را مطرح کرد:

۱- تمرکز بالای قدرت سیاسی جهت پیش برد مبارزه طبقاتی و برنامه.

۲- پراکندگی تولید در مناطق مختلف و کنترل وسیع توده‌های روی آن

ولی این روش به علل مختلف از جمله اخلاص طبقاتی نتوانست وسیع و همه جانبه پیاده شود. از این نظر مائوتسه دون نیز تا زمانی که زنده بود قادر نشد تنوری کامل و همه جانبه ای را که امر بالا را قابل تحقق نماید، بدست دهد. از این رو نمایندگان سیاسی سرمایه داری در ارگانهای دولت فعال شدند. مائوتسه دون با درک عمیق خطر احیاء سرمایه داری در چین، می‌گوید: حال که ابزار تولید از دست سرمایه داران خارج شده است، کجا ما باید آن‌ها را بیابیم؟ کجا آن‌ها لانه کرده‌اند؟ و بعد خود جواب می‌دهد: در رأس حزب کمونیست چین. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی چین نیز علیه این عاملین سرمایه داری نوین بر پا گردید. ولی بورژوازی نو پای

چین آن قدر قدرتمند شده بود که در این انقلاب نیز اخلاص و بلوای عظیم برپا نماید. بعد از مرگ مائوتسه دون، سرمایه داری نوین چین که از درون سمت داران جامعه سر برآورد بود، چین را به راه سرمایه داری کشاند. امروزه بسیار روشنفکرانی هستند که علیه مائوتسه دون شمشیر کشیده اند و ظاهراً انگیزه شان این است که می‌گویند: او هم راه سرمایه داری رفت، زیرا ابزار تولید در دست دولت متمرکز شده بود. ولی همه منقدین دو آتشه، خود، نمی‌توانند راه حلی را نشان دهند. هنوز بشریت نتوانسته است به این راه حل، به طور کامل و مشخص دست یابد. ما کمونیستها فقط و فقط با جمع بندی از تجارب گران قدر پرولتاریای روسیه و چین که برهه‌ای از زمان به قدرت سیاسی دست یافتند، و پیش برد انقلاب خودمان تا ساختمان سوسیالیسم میتوانیم این معضل را حل کنیم. با مداد پاک کن یک انقلاب عظیم اجتماعی را حذف کردن نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه عاملی است آماده برای شکست بعدی ما.

دیماه ۱۳۸۴ - ژ. کاویان

صدای پای بقیه از صفحه ۱۸

۲۰۰۶ مورد بحث قرار گیرد. در میان کسانی که این طرح را پذیرفتند افرادی از پارلمان شوراهای قرار دارند که بدون راه دادن تردیدی به خود رهبران احزاب و جنبشهای توده‌ای را زندانی می‌کنند، درحالی که چشم خود را بر روی احیای سمبلهای هیئت‌لری و عدم مجازات جنایتکاران جنگی سابق می‌بندند. هدف این طرح محکوم کردن پدید آورنده‌گا ز اعمال شایسته‌ی مجازات، نیست، اما جنبش کمونیستی و ایده‌نولوژی اش را به‌مثابه یک کل لکه‌دار می‌نماید، این هدف "درهرجا و هرزمان، در اروپا یا درهرجای دیگر، به‌کارگرفته شده، باعث بروز وحشت و جنایت و تجاوز به حقوق بشر گردیده‌است". بدین ترتیب، این لایحه جنبش کمونیستی و ایده‌نولوژی اش را به مثابه بخش و جزئی از تاریخ جنبش کارگری برای پیشرفت اجتماعی نفی کرده و افکار مترقی را که از زمان روشنگری خواست تغییر شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را داشته‌اند، مورد نقد قرار می‌دهد.

این پیش نویس قطعنامه همچنین نقش تعیین کننده‌ی اتحادشوروی و جنبش کمونیستی را در مبارزه علیه جنایات نازیسم نفی می‌کند. اجازه بدهید کلماتی را که آلبرت انشتین گفت، زمانی که کمر نازیها در استالین‌گراد شکست، به‌خاطر بیابوریم: "بدون روسیه، آن سگان خون‌خوار (...)" به مقصود خود می‌رسیند، یا درهرحالت، به آن نزدیک می‌شدند".

این قطعنامه چنانچه پذیرفته شود، به تاریخ رسمی در مورد شوروی و کمونیسم منجر خواهد شد که تاریخ تحقیقاتی را فلج ساخته و از بحث درباره‌ی مقایسه‌ی نظامهای سرمایه‌داری و

تحریکات و بقیه از صفحه ۱۸

تایید کردند که آماده‌گی "جی" - بالاترین نوع آماده‌گی - برای انجام عملیات، اعلام شده‌است (تایمز - ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵)

در ۹ دسامبر شانول موفاز وزیر دفاع اسرائیل تایید کرد که در مورد نقشه‌های اتمی تهران، تل‌آویو نباید روی مذاکرات دیپلماتیک حساب باز کند، بلکه باید خود را برای راحلهای دیگری آماده سازد (لاجورنادا - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۵).

در اوایل دسامبر آهرون زوئوی فرخاش، رئیس جاسوسی نظامی اسرائیل در پارلمان اسرائیل (کنست) گفت که: " اگر تا آخر مارس جامعه‌ی بین‌المللی قادر به ارائه‌ی مسئله ایران در برابر شورای امنیت سازمان ملل متحد نشود، آن وقت ما خواهیم گفت که تلاشهای بین‌المللی به‌پایان خود رسیده‌اند" (تایمز - ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵)

در طرح هبرو، اگر مذاکرات دیپلماتیک بین‌المللی با زمان بندی اسرائیل هماهنگ نشود، اسرائیل به‌طور یک جانبه، حمله‌ی نظامی به ایران را انجام خواهد داد. بنیامین نتانیاهو، رهبر حزب لیکود و کاندید نخست‌وزیری گفت که اگر شارون علیه ایران عمل نکند، " آن وقت زمانی که من دولت اسرائیل را تشکیل دادم (بعد از انتخابات مارس ۲۰۰۶)، همان کاری را می‌کنم که علیه راکتور صدام کردم" (تایمز - ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵).

در ژوئن ۱۹۸۱ اسرائیل راکتور هسته‌ای اوسیراک را در عراق بمباران کرد. حنا هارترس، روزنامه‌ی نزدیک به حزب کارگر اسرائیل، ضمن این که با زمان و مکان اعلام شده توسط نتانیاهو مخالفت کرد، از نظر محتوایی با او موافق بود. این روزنامه "از کسانی که به طور آشکاری راه حل نظامی اسرائیل را توصیه می‌کنند..." و به‌خاطر این "اسرائیل را (از طریق سازمانهای قوی طرفدار اسرائیل در آمریکا) چنان معرفی می‌کنند که به آمریکا برای انجام جنگ بزرگی فشار می‌آورد"، انتقاد کرد. مع الوصف هارترس اضافه می‌کند: "اسرائیل باید آماده‌گی‌هایش را با آرامی و اطمینان - و نه در جریان انتخابات - انجام دهد". (هارترس - ۶ دسامبر ۲۰۰۵).

موضع هارترس، همانند موضع حزب کارگر عبارت از این است که اسرائیل نباید قبل از این که مذاکرات چندجانبه تمام شده و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تصمیم گرفته باشد، برطبل جنگ بکوبد.

به سخن دیگر، "بحث" میان نخبه‌گان اسرائیل هنوز بدانجا ختم نشده که جنگ را شروع کنند یا زمان جنگ را به بعد از بحث پیرامون نقشه‌های جنگ، محول سازند. هارترس، به‌طور ضمنی می‌پذیرد که نقش سازمانهای طرفدار اسرائیل در "فشار آوردن به دولت آمریکا جهت انجام جنگ عراق" مهم بوده‌است، جمله‌ی احتیاطی شاید به‌خاطر آن است که در آمریکا مخالفت با فعالیت‌های اسرائیل درکنگره آمریکا افزایش یافته است (به قسمت زیر مراجعه شود).

افکار عمومی در اسرائیل ظاهراً با برنامه نخبه‌های سیاسی جهت حمله‌ی هوایی به برنامه هسته‌ای ایران، موافق نیست. یک نظر سنجی

تحریکات و.... بقیه از صفحه یازدهم

پدیوت آهارونوت که توسط رویتر (۱۶ دسامبر ۲۰۰۵) مخابره شده، نشان می‌دهد که ۵۸٪ رای دهنده‌گان اسرائیل معتقدند که مجادله برسر برنامه‌ی هسته‌ای ایران باید به صورتی دیپلماتیک حل شود. درحالی که تنها ۳۶٪ معتقدند که راکتورهای ایران را باحمله‌ی نظامی باید نابود کرد.

سررسید جنگ اسرائیل

تمامی مقامات بالای اسرائیل آخرین مهلت برای حمله‌ی نظامی به‌ایران را آخر مارس اعلام کرده‌اند. فکری که پشت این زمان‌بندی قرار دارد، افزایش فشار به آمریکا برای انجام تحریم‌هایی از جانب شورای امنیت است. تاکتیک عبارت است از باج دهی به واشنگتون با تهدید "یا جنگ یا چیز دیگر" جهت فشار به اروپا (مشخصاً انگلیس، فرانسه، آلمان و روسیه) برای پذیرش تحریم‌هاست. اسرائیل می‌داند که عملیات جنگی‌اش، جان هزاران سرباز آمریکائی را در عراق در معرض خطر قرار می‌دهد و می‌داند که واشنگتون (و اروپا) حاضر به شروع جنگ سومی در شرایط کنونی نیستند. آخرمارس هم‌زمان است با گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به سازمان ملل در مورد برنامه‌ی هسته‌ای ایران. سیاست‌ریزان اسرائیل معتقدند که تهدید آنها می‌تواند روی این گزارش تاثیر بگذارد. و یا حداقل ناروشنی‌ها را برجسته سازد که توسط حامیان‌اش در آمریکا مورد استفاده قرار خواهند گرفت برای تحریم توسط شورای امنیت و یا توجیهی خواهد شد برای حمله‌ی اسرائیل. معین کردن زمان‌بندی ماه مارس همچنین باعث تشدید فعالیت‌های سازمان‌های طرفدار اسرائیل در آمریکا می‌گردد. لابی‌های طرفدار اسرائیل در آمریکا، تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را به‌کار خواهند گرفت، یا در صورت عدم موفقیت آن از عملیات "دفاعی" اسرائیل حمایت خواهند کرد. هزاران گروه ملی، محلی، اجتماعی و حتا فردی طرفدار اسرائیل بسیج شده‌اند که به پیشبرد برنامه‌ریزی اسرائیل از طریق رسانه‌ها و ملاقات با نماینده‌گان کنگره آمریکا، کمک کنند. تعیین زمان‌بندی جنگ همچنین در بحث‌های تاکتیکی بین نظامی‌گرایان غیرنظامی در کاخ سفید: بین چنی، بولتن و آبرامس از یک جانب و رایس و رامسفلد از جانب دیگر، نقش بازی می‌کند. جانب چنی همیشه از حمله‌ی نظامی اسرائیل حمایت کرده‌است. درحالی که رایس تاکتیک "شکست اجباری" که راه دیپلماتیک اروپائی است را قبل از تصمیم قاطع به حمله، پیش کشیده‌است. رامسفلد تحت فشار زیاد تمامی مسئولان نظامی حرفه‌ای، هراسان از این است که جنگ اسرائیل تلفات آمریکا را شدت خواهد بخشید. لابی‌های طرفدار اسرائیل مایل هستند به‌جای رامسفلد، نظامی‌گر افراطی، بایدسناتور ژوزف لیبرمن اولترا نظامی، که از متعصبین درجه‌ی یک اسرائیل است، بنشینند.

اختلافات آمریکا و اسرائیل در جنگ با ایران به‌تدریج که اسرائیل به طور غیرموجهی به سوی جنگ با ایران حرکت می‌کند، مجادلات با واشنگتون آشکارتر می‌شود. تناقضات و حملات متقابل، به نهادهای دولتی و گفت‌وگوهای علنی کشیده شده‌است. موافقان و مخالفان سیاست جنگی اسرائیل، بخش قدرتمندی را در نهادهای دولتی و جامعه‌ی مدنی آمریکا تشکیل می‌دهند. درجانب‌داری از سیاست جنگی اسرائیل، اکثر سازمان‌های بانفوذ یهودی، لابی‌های طرفدار اسرائیل، کمیته‌های عملیاتی آنها، بخشی از کاخ سفید، اکثریت نماینده‌گان کنگره و دولت و رهبران محلی و حزبی، قرار دارند. از جانب دیگر پنتاگون، وزارت امورخارجه، اقلیتی از نماینده‌گان کنگره، اکثریتی از افکار عمومی، اقلیتی از یهودیان آمریکا (اتحاد برای اصلاح یهودیت) و اکثریتی از فرماندهان نظامی بازنشسته که در عراق خدمت کرده‌اند یا می‌کنند، قرار دارند.

اکثر بحث‌ها و مشاجرات در آمریکا حول برنامه‌ی جنگی اسرائیل، زیر سر سازمان‌های مدافع اسرائیل است. "به‌پیش"، مجله هفته‌گی یهودی، از تعدادی از حملات اسرائیل به دولت بوش در مورد عدم درگیری تهاجمی و هماهنگ با سیاست اسرائیل، خبر می‌دهد. طبق نظر این مجله، "اورشلیم به طور فزاینده‌ای در رابطه با این که دولت بوش برای جلوگیری از دستیابی تهران به سلاح هسته‌ای، کاری انجام نمی‌دهد، دل‌مشغولی پیدا کرده‌است..." (۹ دسامبر ۲۰۰۵). به علاوه، اختلافات جدی در مذاکرات استراتژیک نیم ساله، بین مقامات امنیتی اسرائیل و آمریکا پیش آمده که طی آن اسرائیلیها با تغییر رژیم سوریه، به‌دلیل ترس از روی کار آمدن یک رژیم اسلامی افراطی‌تر، مخالفت کرده‌اند. مقامات اسرائیلی همچنین از آمریکا انتقاد کرده‌اند که اسرائیل را مجبور می‌کند تا مرز "رفح"، محل تلاقی و معبر اقتصادی در غزه را باز کند.

کنفرانس روسای سازمان‌های عمده یهودی در آمریکا (Conference of Major American Presidents of Jewish Organizations (CPMAJO)) (ک.ر.س.ع.ی.ا) بزرگترین سازمان یهودی در آمریکا از ابتدای تاسیس‌اش است که خط‌دولت اسرائیل را در آمریکا منعکس می‌کرد. مالکوم هونتلان، رئیس کرسعیا واشنگتون را شدیداً "به خاطر شکست در هدایت ایران" زیر ضربه قرار داد و "موضوع را با اروپائیان در میان گذاشت" (به پیش - ۹ دسامبر ۲۰۰۵). او به دولت بوش حمله کرد که به درخواست اسرائیل عمل نمی‌کند و در بردن پرونده‌ی ایران به شورای امنیت جهت تحریم، تغل می‌ورزد. رهبر کرسعیا سپس رو به مذاکره‌کننده‌گان فرانسه، انگلستان و آلمان نموده و آنها را متهم به "ارام‌سازی و ضعف" کرد و این که "طرح عملیاتی تعیین کننده‌ی" ندارند و از طرح اسرائیل در مورد

تحریم یا بمباران پشتیبانی نمی‌نمایند. نقش کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا - اسرائیل (American - Israel Public Affaires) (ک.ر.ع.ا)، و کرسعیا و دیگر سازمان‌های طرفدار اسرائیل به مثابه تسمه‌ی انتقال نقشه‌ی جنگ طلبانه‌ی اسرائیل، در محکوم کردن دولت بوش به‌خاطر توافق با روسیه جهت امکان دادن به نقشه مذاکراتی که طی آن ایران باید غنی‌سازی اورانیوم را تحت نظارت بین‌المللی انجام دهد تا این غنی‌سازی به مصرف اهداف نظامی نرسد، در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۵ معلوم شد. ردمذاکرات توسط کرعا و درخواست برای مقابله‌ی فوری برپایه‌ی استدلال ویژه‌ای بود که گویا "خواست ایران را در ساختن سلاح هسته‌ای تسهیل می‌کند" - توافقی که در برابر داده‌های جاسوسی (از جمله توسط اسرائیل) قرار دارد دایر بر این‌که ایران بین حداقل ۳ تا ۱۰ سال موفق به ساختن بمب خواهد شد. ارائه‌ی بدون قید و شرط و غیر انتقادی درخواست اسرائیل توسط کرعا، در لفافه‌ی دفاع از امنیت آمریکا صورت می‌گیرد تا سیاست آمریکا دستکاری شود. کرعا رژیم بوش را متهم می‌کند که امنیت ملی آمریکا را به خطر انداخته است. کرعا با متهم کردن دولت بوش به توافق با مذاکرات که "به ایران فرصت دیگری می‌دهد تا جامعه‌ی جهانی را بازی دهد"، "خطر بزرگی را متوجه آمریکا می‌نماید" (به‌پیش - ۹ دسامبر ۲۰۰۵).

سخن‌گویان رهبری کننده‌ی آمریکائی موافق با اسرائیل، با دستور بوش به سفیر آمریکا در عراق، زولمی خلیل‌زاد، در مورد بازکردن باب مذاکره با سفیر ایران در عراق، مخالفت کردند. به‌علاوه، عکس‌العمل "محتاطانه‌ی" مقامات اسرائیل نسبت به روسیه، در مورد فروش بیش از یک میلیارد دلار موشک‌های دفاع ضد هوائی که می‌تواند ایران را از حمله‌ی هوائی اسرائیل محافظت کند، توسط سازمان‌های عمده‌ی یهودی در آمریکا، بازتاب یافته‌است. بدون شک یک دلیل جلوانداختن زمان حمله‌ی نظامی به‌ایران برای آن است که قبل از این که ایران بتواند سیستم مراقبت ماهواره‌ی جدید و سیستم دفاع موشکی‌اش را راه بیاندازد، صورت گیرد.

فشار بر آمریکا جهت مقابله با ایران از طریق تحریم‌ها و حمله‌ی نظامی، ارجحیت درجه‌ی اول برای اسرائیل و مدافعتش طی بیش از یک دهه بوده‌است (تایمز یهودی/آژانس تلگرافی یهودی، ۶ دسامبر ۲۰۰۵). کرعا معتقد است که جمهوری اسلامی ایران تهدید بزرگی به برتری اسرائیل در خاورمیانه‌است. کرعا، کرسعیا و کعسا (کمیته‌ی عمل‌سیاسی اسرائیلی - Israeli Political Action Committee) ، در توافق با سیاست وادار کردن آمریکا به مقابله با ایران، موفق شده‌اند که اکثریت نماینده‌گان کنگره را متقاعد کنند که با سیاست

نظام حاکم بر ایران ولایت فقیه است و نه جمهوری!

تحریکات و... بقیه از دوازده

"کوتاه آمدن" در رابطه با ایران، مخالفت کنند. طبق نظر تایمز یهودی (۲۰۰۵/۶/۱۲) "اگر کار به نبرد سیاسی کشیده شود، کرعا می تواند حمایت اکثریت کنگره را برای فشار به کاخ سفید، جهت اعمال تحریم به ایران، به دست آورد". ایلنا روس - لتین (نماینده جمهوری خواه فلوریدا)، که مشخصه اش همکاری مشکوک با گروه تروریستی پناهنده گان کوبا و پشتیبانی بی قید و شرط از سیاست جنگی اسرائیل است، رئیس بخش مهم زیر کمیته مجلس نماینده گان در رابطه با خاورمیانه است. از چنین موقعیتی، او نظر کرسیا را در مورد "سیاست آرام سازی اروپا و مسلح کردن تروریستها توسط رژیم تهران"، مطرح می سازد (تایمز یهودی - ۲۰۰۵/۶/۱۲). صهیونیستهای کوبانی - آمریکائی لافزنا نه مدعی اند که موضع این خانم نماینده از پشتیبانی ۷۵٪ نمایندگان کنگره و حتی بیشتر برخوردار است.

لابی های قدرتمند طرفدار اسرائیل، کرعا - کرسیا - کعسا، و صدها سازمان محلی رسمی و غیر رسمی، نفوذ خود را در کنگره، رسانه ها، موسسات مالی، صندوقهای بازنشستگی و سازمانهای بنیادگرای مسیحی، افزایش داده اند. در میان بخش اجرائی، نفوذ آنها فراتر از توانائی آنها در حال ازدیاد بوده و هدایت مستقیم و حضورشان در موسسات استراتژیکی عمومی و خصوصی (که به تنهایی عظیم است) را به دست آورده اند. گزارش پیشرفت و سیاست در ۲۰۰۵ توسط کرعا منتشر شده در سایت اینترنتی، لیست دست آوردهای شان: توافق کنگره در مورد ۱۰۰ لایحه به نفع اسرائیل، ۳ میلیارد دلار کمک مستقیم و بیش از ۴۱۰ میلیارد دلار قرض تضمینی، دادن پیشرفته ترین تکنولوژی نظامی به شرکتهای صادرات اسلحه ای چند میلیارد دلاری اسرائیل، و دادن رای ۴۱۰ در مقابل ۱ رای در مجلس نماینده گان در مورد پشتیبانی آمریکا از امنیت اسرائیل، به گونه ای که توسط اسرائیل مشخص شده باشد، را ارائه داد.

تضاد بین نخبه گان اسرائیلی و دولت بوش را به مفهومی وسیع تر باید مدنظر قرار داد. علارغم حملات طرفداران اسرائیل به سیاست آمریکا و "ضعف" آن در مورد ایران، واشنگتون تاجائی که شرایط اجازه داده، به صورتی تهاجمی برخورد کرده است. در مقابل مخالفت اروپا با درگیری فوری (آن گونه که کرعا و سیاست مداران اسرائیل می خواستند)، واشنگتون از مذاکرات اروپائیان پشتیبانی کرد. اما خواستار تحمیل شرایط محدودکننده ی شدید و از جمله رد قرار داد عدم پخش سلاح هسته ای که امکان غنی سازی اورانیوم به منظور صلح آمیز را می دهد، شد. "سازش" اروپا در مورد وادار کردن ایران به غنی سازی در روسیه، نه تنها تجاوز به حق حاکمیت ایران است، بلکه سیاستی است که توسط هیچ کشور دیگری که از انرژی هسته ای استفاده می کند، دنبال نمی شود. باتوجه به این "وظیفه" شفاف غیر قابل قبول، روشن می شود

که حمایت واشنگتون از مذاکرات، پشتوانه ای تبلیغاتی است برای این که ایران آن را رد کند و وسیله ای شود تا با اطمینان از حمایت اروپا در شورای امنیت، تحریم بین المللی حاصل آید. واشنگتون قبلا از فروش سلاحهای دفاعی زمین به هوا توسط روسیه به ایران انتقاد نکرده بود، چون که اینها در تجارت سلاحها استاندارد هستند. و اما در رابطه با ملاقات سفرا در بغداد، آمریکا موفقیت بزرگی را در تأمین همکاری ایران در آرام سازی شیعیان به دست آورد. ایران که رژیم عراق را به رسمیت شناخته بود، قرارداد تجاری با آن امضاء کرده بود، از انتخابات مشکوک پشتیبانی کرد و به آمریکا اطلاعات در مورد مقاومت سنی ها داد. باتوجه به منافع مشترک در منطقه، برای آمریکا منطقی است که ایران را از طریق همکاریهای بیشتر و مذاکرات دیپلماتیک، محدود سازد. به سخن دیگر، به تدریج که آمریکا در صدد بیرون بردن نیروهایش از جنگ باخته در عراق باشد (که توسط کرعا و دیگر سازمانهای همکاران پشتیبانی نمی شود)، سازمانهای طرفدار اسرائیل شدیداً به آمریکا فشار وارد می کنند که وارد جنگ جدیدی با ایران بشود. جای تعجب نیست که سازمان صهیونیستی آمریکا (Zionist Organization of America - ZOA) از جنگ طلبترین آمریکائیه در جنگ در خاورمیانه - بولتن سفیر آمریکا در سازمان ملل - دعوت کرده است که سخنران اصلی در مهمانی "ناهار سالانه" اش باشد (اطلاعه ای مطبوعاتی ZOA در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵). این سازمان از تمامی پیچ و خمهای سیاست اسرائیل از تاسیس کشور اسرائیل تا به امروز پیروی کرده است. علارغم حمایت به اتفاق آراء و نفوذ گسترده ی سازمانهای عمده ی یهودی، ۲۰٪ یهودیان آمریکا، درگیری اسرائیل در فلسطین را نمی پذیرند. حتماً به طور قابل ملاحظه تری ۶۱٪ از یهودیان هرگز از اسرائیل صحبت نکرده و به دفاع از آن در مذاکرات آن با Goyim (غیر یهودیان) برخاسته اند. (اورشلیم پست - ۱ دسامبر ۲۰۰۵). تنها ۲۹٪ یهودیان فعالانه از اسرائیل حمایت می کنند. به سخن دیگر، مهم است در نظر گرفته شود که کمتر از ۱/۳ اجتماع یهودیان از اسرائیل حمایت کرده و ادعای صحبت از جانب "تمامی" یهودیان آمریکا نادرست بوده و فاقد وزنه است. در واقع در اسرائیل یهودیان بیشتر مخالف اسرائیل هستند تا در کنگره ی آمریکا. باتوجه به این، مع الوصف انتقاد اکثریت یهودیان از اسرائیل، در سازمانهای طرفدار اسرائیل و لابیهای اسرائیل در سطح افکار عمومی منعکس نمی شوند و اکثراً حتی جرات حرف زدن آشکار درباره ی آن را ندارند. به ویژه در مورد جنگ اسرائیل با ایران. انتقاد یهودیان نمی تواند در برابر ۵ تا ۸ میلیون دلار خرجی که در خریدن رای در کنگره هر ساله توسط لابیهای طرفدار اسرائیل صورت می گیرد، قادر به رقابت باشد.

افسانه ی تهدید هسته ای ایران

رئیس نیروهای مسلح اسرائیل دانیل هالوتز،

فوری بودن خطر هسته ای ایران نسبت به اسرائیل را، در صورتی که آمریکا آن را تنها بگذارد، قاطعانه رد کرد. بنابه هارنس (۲۰۰۵/۱۲/۱۴) هالوتز گفت که برای ساختن بمب هسته ای، ایران به مدت زمانی بین ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵، نیاز دارد. مقامات حزب کارگر اسرائیل اعتقاد ندارند که ایران خطر هسته ای فوری است و تبلیغات جنگی حکومت شارون و لیکود نیز جنبه ی تبلیغات انتخاباتی دارد. "رهبران حزب کارگر... آریل شارون، شائول موفاز وزیر دفاع و دیگر مقامات ارتشی را متهم کردند که مسئله ی ایران را در مبارزات انتخاباتی پیش کشیده اند تا نظر مردم را از مسایل اجتماعی منحرف سازند" (۱۴ دسامبر ۲۰۰۵). بنژامن بن الیزر عضو حزب کارگر در کنست در پیامی به دست راستیهای اسرائیل و نیز به کرعا و کرسیا، جنگ طلبی انتخاباتی را محکوم نمود: "امیدوارم انتخابات آینده دلیلی نشود که نخست وزیر و وزیر دفاع از سیاست حکومت و موقعیت اسرائیل در خط مقدم درگیری با ایران، منحرف شوند. مسئله ی هسته ای، امری بین المللی است و دلیلی برای اسرائیل وجود ندارد که نقش عمده ای در آن به عهده بگیرد".

تهدید هسته ای ساخته گی ایران

در مقابل خواست هیستریک لابی های طرفدار اسرائیل در آمریکا، سازمان جاسوسی اسرائیل مشخص کرده است که ایران نه اورانیوم غنی شده دارد و نه توانائی تولید بمب اتمی در حال و آینده ای نزدیک را. محمد البرادعی رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی سازمان ملل که سالهاست ایران را بررسی کرده، اعلام داشت که این آژانس چیزی را که ثابت کند ایران تلاش در ساختن بمب اتمی دارد، پیدا نکرده است. او نقشه ی جنگی اسرائیل و آمریکا را از طریق گفتن این که "راه حل نظامی کاملاً بی نتیجه است" مورد انتقاد قرار داد. (فاینانشیال تایمز - ۱۰-۱۲/۱۲/۲۰۰۵)

اخیراً ایران در حرکتی و برای روشن کردن مسئله ی استفاده از اورانیوم غنی شده در آینده، "درهای خود را در ساختن نیروگاه اتمی به روی آمریکا باز کرد" (USA Today - ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵). حمیدرضا آصفی سخنگوی وزارت امور خارجه ی ایران در کنفرانس مطبوعاتی گفت که "آمریکا می تواند در تلاش بین المللی در ساختن نیروگاه اتمی ایران سهم داشته باشد، چنانچه استانداردهای پایه ای را مدنظر داشته باشد". ایران همچنین قصد ساختن چندین نیروگاه اتمی را با کمک از خارج، دارد. خواست کمک گرفتن از خارج به سختی می تواند استراتژی یک کشوری باشد که می خواهد ساختن بمب اتمی اش را پوشش دهد، آن هم زمانی که متهم اصلی است.

ایرانیها در مراحل اولیه ی غنی سازی اورانیوم هستند و برای رسیدن به این غنی سازی چندین سال وقت لازم دارند تا مسایل بغرنج تکنیکی را حل کنند و تازه این مرحله قبل از آن است که به ساختن بمب برسند. استدلالی پایه ای و متکی بر فاکت موجود نیست که ایران تهدید هسته ای

اسرائیل باشد یا برای نیروهای آمریکایی درخاورمیانه ایجادخطر نماید.

ایجاد آمادگی جنگی اسرائیل و تلاشهای کرعا در فشار آوردن به دولت آمریکا در آن سمت، برپایه‌ی اطلاعات ساخته‌گی کانالیزه شده به سوی کاخ سفید از طریق پنتاگون با هدایت آبرام شومسکی و تحت نظر داگلاس فیث و پال ولفوویتس که طرفداران طولانی‌مدت حزب لیکود هستند، صورت می‌گیرد. آمادگی جنگی اسرائیل، به خاطر تهدید اتمی ایران، نیست. مسئله برسر غنی‌سازی اورانیوم در آینده‌است که طبق قرارداد عدم پخش سلاحهای هسته‌ای، در ساختن نیروگاههای برق اتمی، غیرقانونی نیست. ایران فعلا در مرحله‌ی تبدیل مواد کانی به اورانیوم است که مرحله‌ای است قبل از غنی‌سازی آن. تعدادی از کشورهای صاحب راکتور هسته‌ای از اورانیوم غنی شده استفاده می‌برند. تصمیم ایران در مورد غنی‌سازی اورانیوم جزو حقوق ملی آن است، مثل تمام کشورهای دیگری که در اروپا، آسیا و آمریکای شمالی راکتورهای هسته‌ای دارند.

متوسل شدن اسرائیل و کرعا به فرمولهای ناروشن مربوط به توانائی هسته‌ای ایران، به‌قدری بی‌پایان است که می‌تواند به‌آن‌دسته از کشورها به‌کارگرفته شود که زیربنای علمی اندکی دارند.

گروه چهارتائی اروپائی موضوع نادرستی را با فرار از جواب دادن به این که آیا ایران بمب اتمی دارد یا نه، مشغول ساختن آنهاست، تمرکز خود را روی حمله به توانائی ایران در تولید انرژی هسته‌ای - از جمله تولید اورانیوم غنی شده - گذاشته‌است. گروه ۴ تائی، اورانیوم غنی شده را با تهدید هسته‌ای و توان هسته‌ای، باخطر یک حمله‌ی هسته‌ای به کشورهای عربی، نیروهای ارتشی و اسرائیل، درهم آمیخته‌است. اروپائیه‌ها و مشخصا انگلیسیها دو راه حل در نظر دارند: وادار کردن ایران به قبول محدودیت در حق حاکمیت‌اش، در سیاست انرژی‌اش و توانائی‌اش در کنترل آلودگی کشنده هوا در شهرهای عمده‌اش با منابع انرژی تمیزتر؛ یا مجبور کردن ایران به عدم پذیرش توافقنامه‌ی عدم پخش سلاح هسته‌ای و سپس تبلیغات به‌راه انداختن در مورد این عدم پذیرش به‌منزله دلیلی برای نشان دادن قصدشیطانی ایران در تولید بمب اتمی و هدف قراردادن کشورهای طرفدار غرب. رسانه‌های غربی با انتشار مواضع آمریکا و اروپا، ایران را مسئول شکست مذاکرات قلمداد می‌کنند. آن وقت اروپائیان متقاعد می‌شوند که چون "راه حل عقلانی" باشکست مواجه شده، تنها راه حل پشتیبانی از آمریکاست در بردن مسئله به شورای امنیت و تصویب تحریم بین‌المللی علیه ایران.

آمریکا در چنین حالتی به روسیه و چین فشار می‌آورد تا به نفع تحریم رای دهند و یا رای

ممتنع بدهند. دلیل هست که شک کنیم که یک یا هر دو کشور، باتوجه به اهمیت قراردادهای تجاری میلیاردی دلاری در مورد نفت، سلاح و تجهیزات هسته‌ای بین ایران و این کشورها، متقاعد شوند. با عدم موفقیت در بردن مسئله به شورای امنیت، آمریکا و اسرائیل به سوی حمله‌ی نظامی خواهند رفت. یک حمله‌ی هوایی به تاسیسات هسته‌ای مورد سوءظن ایران، منجر به بمباران مناطق شدیداً مسکونی گشته و به کشتار وسیع انسانی خواهد انجامید.

نتیجه‌ی عمده عبارت خواهد بود از گسترش جنگ به تمامی خاورمیانه. ایران کشوری ۷۰ میلیونی، با قدرت نظامی چندین برابر عراق و نیروهای ارتشی و فرا ارتشی متقاعد و با انگیزه به عراق وارد خواهد شد. شیعیان عراق نزدیک به و یا طرفدار ایران، رابطه‌شان را با واشنگتون قطع خواهند کرد و وارد جنگ خواهند شد. پایگاههای نظامی آمریکا و نیروهای نظامی تحت حملات فراوان قرار خواهند گرفت. تلفات نظامی آمریکا بالا خواهد رفت. عقب نشینی نیروهای نظامی آمریکا متوقف خواهد شد. استراتژی "عراقی" کردن با حمله‌ی نیروهای مسلح شیعیان "طرفدار" آمریکا به افسران آمریکا، نابود خواهد شد. فراسوی عراق احتمالاً قیام بزرگی از نیروهای نظامی و مردم در مصر، عربستان سعودی، لبنان، اردن، فلسطین و پاکستان صورت خواهد گرفت. جنگ به خارج از خاورمیانه نیز کشیده خواهد شد، چنانچه اسرائیل و آمریکا به‌یک کشور اسلامی حمله کنند، به اعتراض دسراسر آسیا کشانده خواهد شد. به احتمال قوی حوادث تروریستی جدیدی در اروپای غربی، آمریکا و استرالیا و علیه شرکت‌های چندملیتی آمریکا رخ خواهد داد و جنگ طولانی مدت خشنی به‌وقوع خواهد پیوست؛ ۷۰ میلیون ایرانی، میلیونها مسلمان در آسیا و آفریقا، آمریکا و متحدین اروپائی منفرد را به تله خواهند انداخت و اعتراضات توده‌ای را در خود آمریکا و اروپا برپا خواهند نمود.

تحریم در رابطه با ایران موثر نخواهد افتاد، چون که نفت یک ماده‌ی کپیاب و اساسی است. چین، هند و دیگر کشورهای سریعاً رشدیابنده آسیائی در مرز بایکوت قرار خواهند گرفت. ترکیه و دیگر کشورهای اسلامی همکاری نخواهند کرد. تعدادی از شرکت‌های نفتی غربی، از طریق میانجی‌ها عمل خواهند کرد. سیاست تحریم از قبل شکست خورده‌است. تنها نتیجه‌ی آن عبارت خواهد بود از بالا رفتن باز هم بیشتر بهای نفت. حمله‌ی نظامی اسرائیل یا آمریکا باعث بروز بی‌ثباتی شدیدی خواهد شد و خطر برای تولیدکنندگان نفت، کشتی‌های نفت کش و خریداران، افزایش یافته و بالا رفتن سرسام آور بهای نفت به بالاتر از ۱۰۰ دلار در هر بشکه، اقتصادجهانی را بی‌ثبات کرده و باعث رکود اقتصادی عمده‌ای در جهان و حتا شدید تر خواهد گردید.

نتیجه

تنها برنده‌ی سود ممکن از حمله‌ی آمریکا و اسرائیل به ایران یا تحریم اقتصادی آن، اسرائیل خواهد بود: او یک رقیب نظامی را درخاورمیانه از بین برده و برتری نظامی خود را در منطقه تثبیت خواهد کرد. اما این نتیجه‌گیری هم مسئله‌دار است، زیرا به حساب نمی‌آورد که درگیری ایران با اسرائیل سیاسی است و نه داشتن پتانسیل هسته‌ای. اولین هدف مسلمانان مخالف تهاجم اسرائیل، دولت‌های عربی دارای روابط با اسرائیل خواهند بود. حمله‌ی اسرائیل به بهای گزافی به‌پیروزی دست خواهد یافت، چنانچه حریق سیاسی حاکمین اردن، مصر، سوریه و عربستان سعودی را از صحنه خارج کند. نتیجه حتا بدتر خواهد شد اگر آمریکا حمله کند: چاههای عمده نفت خواهند سوخت، نیروهای آمریکا در عراق به محاصره خواهند افتاد، زیرا ب روابط درازمدت با رژیم‌های عربی زده خواهد شد، قیمت نفت و از بین رفتن نیروهای آمریکا بالا خواهد گرفت و توده‌های وسیعتری از مردم برافروخته خواهند شد. حمله به ایران به‌منزله یک حمله‌ی دقیق، بدون اشکال نخواهد بود - این زخمی عمیق و ناجور خواهد بود که به سیاه زخم تبدیل خواهد شد.

بدون شک کرعا "پیروزی" دیگر اسرائیل را با ارسال تبریک جشن خواهد گرفت. کرسعیا از مدافعین و حامیان درکنگره برای دفاع از نابود کردن تهدید اتمی ضدیهودی و ضد آمریکائی و تمامی بشریت و برخی آشغالهای مشابه، تشکر خواهد کرد.

بزرگترین بازنده‌ی حمله نظامی، سربازان آمریکا در عراق و در دیگر کشورها خواهند بود که کشته و معلول خواهند گشت، مردم آمریکا با خون و تورم جواب خواهند گرفت، شرکت‌های نفتی با اختلال در قطع جریان نفت روبه رو خواهند شد، درآمدهای چند میلیاردی شان به‌خطر خواهد افتاد، فلسطینیان از سرکوب باز هم شدیدتر رنج خواهند برد و جابه‌جائی‌های بزرگی به آنها تحمیل خواهد شد، مردم لبنان مجبور خواهند شد در منگنه‌ی جنگ جدید مرزی قرار گیرند و اروپا در مقابله با تروریسم با مشکل مواجه خواهد گشت.

به‌جز لابی اسرائیل در آمریکا و حامیان اسرائیلی نسب آمریکا و متحدین‌شان در میان روسای سازمان‌های عمده‌ی یهودی، سازمان‌های دیگر لابی به نفع جنگ موجود نیستند...

هرچه به درگیری عمده با ایران نزدیک می‌شویم و مقامات اسرائیل زمان کوتاه‌تری برای روشن شدن آتش جنگ در نظر می‌گیرند، به نظر می‌رسد که ما محکوم به آموزش از یک کشت و کشتار فاجعه بار سازماندهی شده آمریکا هستیم تا بتوانیم وفاداری لابی‌های سیاسی به آن‌سوی دریاها را در هم شکنیم.

ایران هدف بعدی چنی

رایان مک‌گرا - www.raisethehammer

تسلیم طلبان را در هر لباسی، افشاکنیم!

بشروع سال ۲۰۰۶، ایران "بوس نفت" را آغاز کرده و مبادلات انرژی را برپایه ی نورو و نه دلار آمریکا، قرار خواهد داد. این امر ظاهراً بی‌ضرر به‌منظر می‌رسد، اما خطر بزرگی را برای هژمونی جهانی آمریکا ایجاد می‌کند.

هژمونی دلار نفتی

امروز اکثر تجارت نفت در بازار مبادلات نیویورک (New York Mercantile Exchange) و مبادلات نفتی بین‌المللی لندن (International Petroleum Exchange) صورت می‌گیرد. از دهه‌ی

۱۹۷۰، کشورهای عضو اوپک توافق کردند که نفت را با دلار معاوضه کنند. این بدان معناست که هر کشوری که بخواهد نفت بخرد، مقدماً باید دلار مورد نیاز خود را بخرد.

سال بعد سال، آمریکا وارداتش بیشتر از صادراتش شده‌است. او باید این اختلاف را (کسری تجاری) با دلار پرداخت کند. سال گذشته آمریکا ۶۰۰ میلیارد دلار کسری داشت. امسال انتظار می‌رود که به ۷۰۰ میلیارد دلار برسد.

اگر دلیل قانع‌کننده‌ای برای دیگر کشورها وجود نداشته باشد که دلار آمریکا را بخرند، آن وقت بهای دلار سقوط خواهد کرد تا به حدی که اقتصاد آمریکا قادر به وارد کردن کالا از خارج نخواهد شد. این اتفاق برای هر کشوری که کسری زیادی به حساب جاری طی مدتی طولانی داشته‌باشد، می‌تواند اتفاق بیفتد.

مع الوصف، قرارداد با اوپک به معنای آن است که دیگر کشورها مجبور به خرید دلارهای اضافی آمریکا هستند، که بهای دلار را بالا نگه‌داشته و "اقتصاد وارداتی" آمریکا توانسته سالها به‌شکل کنونی ادامه‌یابد. فعلاً بزرگترین صادرات آمریکا دلار آن است و مطلقاً ضروری است که کشورهای مصرف‌کننده دلار در اسارت تجارت دلار باقی بمانند.

حیات با دوام اقتصاد آمریکا منوط به فروش دلار است. آمریکائیا هنوز می‌توانند به مصرف ادامه دهند، چون که اقتصاد آنها پوشش واردات ارزان را دارد. سقوط دلار باعث بالا رفتن قیمت کالاهای وارداتی می‌شود. در همان حال، آمریکائیا از پائین‌تر بودن قیمت نفت در جهان برخوردارند که به‌خاطر خرید نفت با دلار است. این امر بازار خودرو آمریکا را متمایل به استفاده حریصانه از نفت کرده که به SUV و کامیونهای سبک سود می‌رساند.

فروش نفت به نورو

یکی از دلایل عمده‌ی اعلام نشده ایالات متحده در اشغال عراق، جلوگیری از تجارت با نورو توسط صدام حسین بود که از سال ۲۰۰۰ شروع کرد. حسین از طریق فروش نفت به نورو، پول بیشتری به‌دست آورد. چون که نورو ۱۷٪ ارزشمندتر از دلار بین سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳ بود. کشورهای دیگر منطقه و مشخصاً ایران و سوریه، طی همین دوره شروع کردند به توجه

کردن به نورو و جای‌گزین کردن دلار با نورو. هر سه کشور با سعی از تهدیدها از جانب دولت آمریکا روبه‌رو شدند. اما تنها عراق این کار را کرد و مورد تجاوز قرار گرفت. یکی از اولین اقدامات دولت آمریکا در عراق عبارت بود از برگرداندن فروش نفت از نورو به دلار.

اکنون، ایران نه تنها برنامه فروش نفت به نورو را دارد، بلکه می‌خواهد بازار بزرگی ایجاد کند که طرفین تجارت نفت را با نورو انجام دهند. بورس نفت بهای پایه‌ی استاندارد به نورو درست خواهد کرد همانند کار امروزی West Texas Intermediate Crude (WTI) and North Sea Brent Crude. در حدی که موازنه‌ی ارزی شروع به جابه‌جایی از دلار به نورو بکند، این خبر بدی برای سیستم آمریکائی هژمونی دلار خواهد بود.

ایران ریسک حساب‌شده‌ای را می‌پذیرد که تعداد زیادی از کشورهای ذی‌نفع در بازار نورو - نفتی شامل تهاجم آمریکا می‌شوند. تعداد زیادی از بانکهای مرکزی به‌آرامی رزرو دلار خود را پائین می‌آورند، از ترس این که پایه‌های اقتصاد آمریکا (۵۰۰ میلیارد دلار کسری بودجه فدرال، ۷۰۰ میلیارد دلار کسری موازنه‌ی پرداختها، ۴۵۰۰ میلیارد دلار قرض فدرال، رکورد قرض در تجارت و توسط اشخاص، پس‌انداز صفر) نمی‌تواند طولانی‌مدت دوام آورد و قادر به اجتناب از رکود نخواهد گردید. دلار آمریکا ۳۳٪ ارزشش را نسبت به نورو از سال ۲۰۰۰ تاکنون از دست داده و تازه این علارغم ترتیبات دلار- نفتی موجود است.

در عین حال، اروپا ناراحت از این است که نمی‌تواند از "دایره‌ی منحوس" ناشی از ذخیره‌ی ارزی عمده‌اش، استفاده کند: بازاری آماده برای پولش و سرمایه‌گذاری مجدد تضمینی برای صاحبان نورو جهت سرمایه‌گذاری در بازارهای اروپائی. ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، توجه خود را به تعویض ارز از دلار به نورو، اعلام کرده است. روسیه می‌تواند با پرداخت شدن به ارزی قوی‌تر، سود ببرد و این یک پیروزی سیاسی نسبت به آمریکا بعد از ۱۵ سال شاهد بودن این که مشتری‌هایش و دارائی‌های منطقه ثروتمند خزر، نفوذ آمریکا را پذیرفته‌اند. سیاست هسته‌ای

درواقع، شاید ایران در صدد به‌دست آوردن سلاح هسته‌ای باشد. مع الوصف، او حق "قانونی" دارد که نیروی اتمی را مهار کند، چون که منابع نفتی‌اش محدود شده و خواستش داشتن نقشی در صدور انرژی است. ایران امضاء کننده‌ی قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای (NPT) است و آشکارا به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نقشه‌هایش را در چارچوب این قرارداد اعلام کرده است.

با وجود این، فرض این که ایران تلاش در ساختن سلاح هسته‌ای می‌کند، تنها بهانه‌ی قابل قبول از نظر سیاسی در تهدیدات آمریکاست. خطر واقعی این است که ایران می‌خواهد پایه‌ریزی صنعت تهیه‌ی انرژی بعد از دوران هژمونی طلبی را بریزد که در آن آمریکا یکی از بازیگران

است. اگر ایران واقعا به تهیه‌ی بمب هسته‌ای بپردازد، او این کار را دقیقاً برای ممانعت از تجاوز آمریکا انجام می‌دهد.

درواقع، حوادث اخیر جهان موضوع تلاش موفقیت آمیز کشورها را برای تهیه‌ی سلاح هسته‌ای، تقویت کرده‌است، به‌خاطر ایجاد احترام و موقعیت برتر و نه باقی ماندن در حسرت چیزی که سزاوار داشتن آن هستند. هندوستان که یک اقتصاد در حال رشد است و زرادخانه‌ی هسته‌ای‌اش را تقویت می‌کند، نه حاضر به امضای قرارداد NPT است و نه صورت خوش به Comprehensive Test Ban (CTBT) - قرارداد جامع منع آزمایش، نشان می‌دهد، در تلاشهای اتمی‌اش از رئیس جمهور آمریکا پاداش دریافت کرده که "در خدمت تکمیل انرژی هسته‌ای غیر نظامی هند" کمک کند. این مستقیماً ضد قرارداد عدم گسترش سلاح هسته‌ای است که امضاء و مبادله‌ی موادهستهای و یا حمایت از غیرامضاءکننده‌گان را غدغن ساخته‌است.

اگر ایران واقعا در صدد به‌دست آوردن سلاح هسته‌ای است، آیا این چیز عجیبی است؟ نگاه کنید که داشتن زرادخانه‌ی هسته‌ای چه مزایایی را برای متحدین آمریکا، هندوستان، پاکستان و اسرائیل فراهم کرده‌است. همه‌ی آنها از تیتز بازی‌گر صحنه بودن و توانائی داشتن قدرت نابودکننده وسیعاً سودبرده‌اند. به تدریج که هیستری رسمی در مورد قصد ایران از نظر حجم و شدت افزایش می‌یابد، باید در نظر گرفت که کدام نیروی واقعی اتوریته‌ی اخلاقی دارد NPT را زیر علامت سوال ببرد: کشورهای بزرگ "دارنده‌ی" سلاح هسته‌ای که حاضر نیستند نه به طور جدی قرارداد منع ساخت سلاح را به‌کار بندند و نه گامی در جهت "خلع سلاح عمومی" برمی‌دارند که هدف نهائی NPT است.

آمریکا به‌طور مسخره‌ای مقدماً عراق را - که کشور فقیر و بی‌دفاع بود- مورد تجاوز قرار می‌دهد، بخشا به منظور دادن پیامی به دیگر کشورهای تولید کننده‌ی نفت که از نظام دلار- نفتی بیرون نروند، اما پیام واقعی به کشورهای کوچک این است که آنها مجبور به نشان دادن ترس از تهدید ویرانگر باشند و گرنه به کناری رانده شده و یا اشغال می‌شوند.

"شورشیان" پشتیبانی شده توسط سیا - موساد در مرز ایران عملیات می‌کنند

کورت نیمو - روز دیگر در امپراتوری - ۱ ژانویه ۲۰۰۶
ایالت بلوچستان ایران برای سیا، به‌مفهوم، جذاب است. اولاً منطقه برای قاچاق موادمخدر بسیار مناسب است - و سیا اشتهای سیری ناپذیری برای کسب درآمد از موادمخدر دارد. و ثانیاً بلوچستان منطقه‌ای است دور افتاده با قبایلی عقب مانده که در آن مذهب سنی حنفی پایه دارد که مخالف اکثریت شیعه در ایران است. به سخن دیگر برای ایجاد اغتشاش جای فوق العاده‌ای است و در جریان آن می‌توان پول هم به‌دست آورد. یک دلیلی که سیا سخت مشغول فعالیت در منطقه

تحریکات و.... بقیه از صفحه یازدهم

بوده است، مربوط به سال ۲۰۰۲ می‌شود که در گزارش دوستانه DEBKFile به نوکانها - اسرائیل آمده "یک واحد تحت پوشش سیا از طریق زابل در ایالت سیستان بلوچستان وارد ایران شده و وظیفه‌اش به‌راه انداختن اختلاف بین مردم منطقه (قبایل بلوچ) است". همچنین در دسامبر ۲۰۰۱، "فراریان القاعده از جمله ۴ هزار نفر از سعودیها شروع به استفاده از این راههای ناروشن (مناسب برای قاچاق) برای فرار از افغانستان و پاکستان به عربستان سعودی، امارات، لبنان و دیگر نقاط خاورمیانه، می‌پرداختند. واحد زیر نظر سیا دستوری بسیار جدی داشتند که راه فرار القاعده را ببندند. ضمن این که اطلاعات در مورد ترافیک موادمخدر القاعده جمع کنند." به سخن دیگر سیا صمیمانه با "القاعده" (جمله‌ای که برای ترسیم موقعیت مسلمانان افراطی احمق مورداستفاده قرار می‌گیرد) و احتمالاً در قاچاق موادمخدر و نیز در آوردن "ناراضیان" از قبایل سنی بلوچ که مخالف شیعه‌ها و رژیم تهرانند، همکاری می‌کند.

تایمز خلیج گزارش می‌دهد که، بعد از آن که یک گروه مخالف از مسلمانان سنی، اعلام کرد که آنها سربازان را زنده‌اند "ایران روز یکشنبه تایید کرد که ۹ سرباز آن "گم شده‌اند". ایرنا گزارش داد ... یک شبیه یک سخنگوی جنرال به تلویزیون العربیه گفت که "گروه از مقامات تهران می‌خواهد که ۱۶ نفر از اعضای زندانی آن را با سربازان عوض کنند". تحقیق از طریق گوگل اطلاعات چندانی راجع به جنرال نمی‌دهد که شبیه گروهی است که در کردستان عملیات می‌کند. در حالی که اطلاعات خوبی راجع به "عملیات نظامیان و جاسوسان اسرائیل که در کردستان ایران، سوریه و عراق فعالند، وجود دارد. اینان واحدهای کوماندوئی را آموزش می‌دهند و از عملیاتی حمایت می‌کنند که به ایجاد عدم ثبات در تمامی منطقه بپردازند". (ان‌طور که سیمور هرش به گاردین تعریف می‌کند). طبعاً برای نوکانهای اشتراوسی و صهیونیستهای پیرو یابوتینسکی و دروغ‌گویان اسرائیلی، "تلاشهای" جاری در منطقه برای بی‌ثبات کردن کل آن منطقه است.

کاملاً شناخته شده‌است که سیا و موساد رابطه‌ای ویژه اگر نه جنایت‌کارانه باهم داشته و بدون شک برای توطئه ریختن و به‌اجرا در آوردن و سیاه را سفید کردن در منطقه باهم همکاری می‌کنند. دین کلونس در بولتن اطلاعاتی خاورمیانه می‌نویسد "رابطه‌ی سیا با موساد به سال ۱۹۵۱ برمی‌گردد". یکی از همکاریهای جنایت‌کارانه‌ی دو سازمان جاسوسی، در سال ۱۹۸۶ رخ داد، وقتی که در برلین به La Bella Disco بمب انداخته‌شد که دو سرباز آمریکایی کشته‌شدند و بهانه‌ای شد برای این که ریگان به لیبی حمله کرده و حداقل ۳۰ نفر مردم عادی و از جمله تعدادی کودک را بکشد. در سال ۱۹۹۸ کانال ۲ تلویزیون آلمان (ZDF) اسنادی ارائه داد " که برخی از افرادی که مورد سوء ظن عمده در

بمب انداختن به دیسکوی برلن در سال ۱۹۹۶ بودند برای سازمانهای جاسوسی آمریکا و اسرائیل کار می‌کردند... همچنین فرض بر این است که سیا و موساد با نظامیان اسرائیل در کشتن بشیر جمایل رئیس جمهور لبنان، که از فالانژها (فاشیستها) و اسباب زحمت دولت صهیونیست بود، دست داشتند (کشتن جمایل به حبیب تانیوس شرتونی، عضو حزب ناسیونال سوسیالیست سوریه و به یک جاسوس سوریه نسبت داده شد). باید اشاره کنیم که بنا به نوشته‌ی تایمز کره شمالی چون گونتر دین سفیر سابق آمریکا در لبنان، از جمایل خواست به فوریت " از بیان این که افسران موساد اسرائیل در قتل دست داشتند، خودداری کند" که خشم دولت صهیونیستی را برانگیخت. نتیجه این که، طبق نظر دین، موساد تلاش کرد تا جمایل و فامیل اش را در ۲۷ اوت ۱۹۸۰ بکشد. دین همچنین موساد را در کشتن رئیس جمهور پاکستان، ژنرال محمد ضیاء الحق مقصد دانست. سفیر آمریکا در پاکستان و یک ژنرال همراه ضیاء الحق در سقوط هواپیما کشته شدند.

برای بسیاری از مسلمانان روشن است که محور سیا - موساد (و ام. آی. ۶ انگلیس و پلیس ویژه‌ی عملیاتی استرالیا) در پشت سر ایجاد و تعقیب سازمانهای تروریستی اسلامی قرار دارند. سعید عبدالله مسئول یک شرکت انفورماتیک در جزایر مالوکو در اندونزی، به قاضی محمود (در سایت Islamonline) می‌گوید: "روشن است که سیا و موساد در یک چنین سازمانهایی نفوذ کردند و خیلی بیشتر از این‌ها انجام دادند". به‌طور ویژه در رابطه با مباران اول در بالی، عبدالله عمر الفاروق را به مثابه فرد عملیاتی موساد - سیا ذکر می‌کند که در جماعت اسلامی نفوذ کرده بود که به نوبه‌ی خود مدتها قبل سازمان جاسوسی اندونزی را زیر سؤال برد (بود) ر.ک. به جون سیدل: فرو ریزی اندونزی - جاکارتا (پست). آ.سی. مانولانگ، یک جاسوس دولت اندونزی... نیز الفاروق را متهم کرد که با سیا کار می‌کند. "آژانسهای جاسوسی ضداسلامی بمب‌گذاریهای اندونزی را انجام دادند. آنها بدین منظور تعلیم دیده و بسیار سازمان یافته بودند" (Tempo Interactive).

جالب است که تقریباً در یک زمان از "آدم‌ربانی" گاردهای مرزی ایران در ایالت بلوچستان توسط گروه کوچک تروریستی سنی خبردار شدیم. همچنین متوجه شدیم که "القاعده" یک اختراع منحرف سازنده‌ی سیا از سنی‌های وهابی... در غزه مشغول کار است. بنا به گفته‌ی مقامات امنیتی اسرائیل (درج شده در "به‌پیش" نشریه طرفدار صهیونیسم در آمریکا) "القاعده در غزه پایگاه عملیاتی درست کرده است برای حمله به اسرائیل و کشورهای عرب مجاور طرفدار آمریکا". متخصصین امور تروریسم می‌گویند "مقامات امنیتی کنونی و قدیمی اورشلیم و واشنگتن تکامل اوضاع را با دل مشغولی دنبال می‌کنند. آنها این حرکت را بخشی از نقشه درازمدت القاعده برای حمله به منافع آمریکا در منطقه می‌دانند. با استفاده از غزه به

مثابه یک پایگاه عملیاتی، القاعده خواهد توانست حملات علیه اسرائیل، مصر و عربستان سعودی را سازمان دهد". طبعاً نتیجه این است که خشونت‌های اخیر در غزه توسط فلسطینیها به تحریک القاعده - سیا - duh (۴-م) صورت می‌گیرند. "آنها در آن جا هستند تا از ظرفیت منفی القاعده در ایجاد : عدم ثبات، آشفتگی، ناتوانی مسئولین فلسطینی در کنترل اوضاع، استفاده بکنند. آنها می‌خواهند از غزه پایگاهی برای کنترل حوزه‌های القاعده در کرانه‌ی غربی سود ببرند" (به نقل از ژنرال بازنشسته موشه یآلون در صحبت با "به‌پیش"). طبعاً برای این مجله مهم نیست که بیان کند که اسرائیلیها نقش مهمی در عملیات سلول القاعده در غزه در سال ۲۰۰۲ داشته‌است (ر.ک. به گزارش فرانس پرس)

آنچه که ما از آن مطمئن هستیم این است که نوکانهای اشتراوسی و متحدین لیکودی آنها، با سیا و موساد کار می‌کنند و جریان تروریسم اسلامی را راه انداخته‌اند که به طور خسته‌گی ناپذیری به خشونت ادامه دهد که مقدمه‌ای است تدارکی برای برپائی جنگ جهانی اشتراوسی نوکانها. حادثه‌ی بلوچستان نشانه‌ی کوچک دیگری است که آمریکا و اسرائیل باهم روی نقشه‌ی مهم صهیونیستی در اثبات کردن جهان اسلام از جمله در مرزها تا حمله به این کشور را تدارک دیده و نهایتاً درها را برای ایجاد یک آشفتگی و خشونت لازم جهت بالکانی کردن منطقه و کشاندن آن به سطح سرواژ قبیله‌ای، تا بتوان بر آنها حکم رانده و موبه‌مو خواست دیکته شده و صهیونیستها و همکاران نئولیبرال از تل‌آویو تا واشنگتن را به‌اجرا در آورند.

www.uruknet.info?p=۱۹۱۵۰

صدای پای.... بقیه از صفحه یازدهم

کمونستی ممانعت به عمل خواهد آورد. این زمینه را برای تعقیب ساحران‌های مشابه مک کارتیسم دهه‌ی ۱۹۵۰ در مورد محققینی که حاضر به پذیرش تاریخ رسمی نیستند، آماده خواهد کرد. ما باید آزادی علمی را در تحقیق و بیان علیه این نسخه‌ی جدید مک کارتیسم اروپائی تامین نماییم.

جالب است که تقریباً در یک زمان از "آدم‌ربانی" گاردهای مرزی ایران در ایالت بلوچستان توسط گروه کوچک تروریستی سنی خبردار شدیم. همچنین متوجه شدیم که "القاعده" یک اختراع منحرف سازنده‌ی سیا از سنی‌های وهابی... در غزه مشغول کار است. بنا به گفته‌ی مقامات امنیتی اسرائیل (درج شده در "به‌پیش" نشریه طرفدار صهیونیسم در آمریکا) "القاعده در غزه پایگاه عملیاتی درست کرده است برای حمله به اسرائیل و کشورهای عرب مجاور طرفدار آمریکا". متخصصین امور تروریسم می‌گویند "مقامات امنیتی کنونی و قدیمی اورشلیم و واشنگتن تکامل اوضاع را با دل مشغولی دنبال می‌کنند. آنها این حرکت را بخشی از نقشه درازمدت القاعده برای حمله به منافع آمریکا در منطقه می‌دانند. با استفاده از غزه به

فراتر از کمونیسم، این پیش نویس قطعنامه خود مبارزه طبقاتی را با جمله : "به‌کارگرفته می‌شود برای انجام جرم" ، جرم معرفی می‌کند. به این ترتیب، او جنبش کارگری اروپا را که امروز در برابر سیاست نئولیبرال قرار گرفته، تهدیدی به حساب می‌آورد. ملت‌های اروپای شرقی در یک فقر سابقاً شناخته نشده غرق شده‌اند. در سراسر اروپا، کارگران و اتحادیه‌های کارگری و به ویژه جوانان از آینده‌ی خود نگران هستند. بی‌کاری در حال افزایش است. دستاوردهای اجتماعی رو به نابودی می‌روند. حقوق دموکراتیک اتحادیه‌های کارگری مورد تهدید قرار گرفته و سرو کله‌ی جنگ در درون و بیرون اروپا دوباره پیدا شده‌است (یوگوسلاوی، افغانستان، عراق).

صدای پای.... بقیه از صفحه ۱۶

مبتکرین این قطعهنامه، معتقدند که "محکوم ساختن جنایات مرتکب شده نقش مهمی را در آموزش نسل جوان دارند. موضع روشن جامعه ی جهانی نسبت به گذشته می تواند نقطه رجوعی باشد برای عملیات آینده". این نقل قول نشان می دهد که یک چنین استراتژی چارچوب منطقی مدافعین مبارزه سیاسی است و نه تحقیقی درخمدت عدالت. درعین حال این نقل قول حکایت از آن دارد که تاچه حدی مردم اروپا سیاستهای به کار گرفته شده را طرد می کنند. امروز کمونیستها، فردا اتحادیه ها و ضد گلوبالیستها و پس فردا...؟

نظام جهانی.... بقیه از صفحه ۱۸

نظامی شوروی مشخصاً "بقای" شوروی به عنوان یک چالش در مقابل نظام جهانی سرمایه و ادامه روند گسست از آن نظام بود. ولی این امر، یعنی جنبه ی "تدافعی" سیاست های شوروی در حیطه ی نظامی گری در دوره "جنگ سرد" به خاطر تبلیغات موفقیت آمیز کشورهای متروپل پیشرفته صنعتی سرمایه داری (جهانی اول به رهبری آمریکا) را از اذهان عمومی جهان پوشیده نگه داشته اند. این تبلیغات که در آغاز دهه ۱۹۸۰ با رواج تئوری چشمگیر و فراگیر جهانی علیه شوروی به عنوان یک "امپراطور شیطانی" به اوج خود رسید، به قدری روی افکار عمومی جهان تاثیر گذاشت که حتی بخش قابل توجهی از نیروهای چپ مارکسیستی نیز شوروی را هم ردیف آمریکا "خطر" و یا "دشمن" اصلی قلمداد کردند.

به هر رو، بعد از تضعیف شوروی در نیمه دوم دهه ۸۰ و سقوط و فروپاشی آن در ۱۹۹۱، یک گزینه ی سلطه طلبانه در سطح جهانی برای آمریکا مهیا گشت. در دوره بعد از پایان دوره "جنگ سرد"، آمریکا بدون یک رقیب و مانع و سرمست از قدرت بلامنازع نظامی خود برای تحقق توسعه طلبی و سیطره بر جهان، استراتژی صرفاً نظامی را به عنوان تنها گزینه انتخاب کرد. به جرئت می توان گفت که در این دوره که از نیمه ی دوم دهه ی ۱۹۸۰ شروع شده و تا کنون (۲۰۰۶) ادامه دارد، آمریکا علیه مولفه های خود در حیطه های اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک، فرهنگی و ... و صرفاً در توجیه و تسهیل سیاست نظامی اش برای کنترل جهان، قرار داد. به طور مثال، سیاست های "مبارزه علیه مواد مخدر" در آمریکای لاتین، "مبارزه علیه تروریسم" در "خاورمیانه بزرگ" (خاورمیانه و آسیای مرکزی) فقط محض توجه و تسهیل "حق" استفاده از "جنگ پیشگیرانه" برای آمریکا تعبیه گشته اند. این "حق" به نوبه خود به آمریکا "حق" استفاده از سیاست "یکجانبه" را نیز اعطا می کند. امروز هر ناظری در دنیا می داند که جنگ هایی که از سال ۱۹۹۰ به این سو اتفاق افتاده اند، از نظر قوانین بین المللی (که آمریکا آنها را پذیرفته و امضاء کرده است)، غیر قانونی بوده است. لذا از

نظر اصولی، مسببین و مسئولین تحقق آن جنگ ها که "جنایت کاران جنگی" محسوب می شوند و باید محاکمه شوند. در واقع نحوه ای که آمریکا و موافقین اش امروز با سازمان ملل متحد برخورد می کنند چیزی کمتر از آن که کشورهای فاشیستی در دوره قبل از آغاز جنگ جهانی دوم (آلمان نازی، ایتالیای موسولینی و ژاپن هیرو هیتو) با "جامعه ملل" رفتار کردند، نیست. هم اکنون ترک و منسوخ کردن حقوق توده های مردم جهان به سرعت در حال انجام است. اصل تساوی و برابری بین مردمان جهان با تمایز "حق" آمریکا و سایر مردمان جهان، جای گزین و متمایز گشته است. آمریکا "حق" تعریف مناطق مسکونی جهان را که حاکمین آن "لازم" می بیند، دارد. مردم و ملی جایز زندگی و حق حیات اند، که آنها مانعی و خطری برای آمال و جاه طلبی های هیئت حاکمه آمریکا که "خداوند گاری جهان" به آنان واگذار شده است، محسوب نشوند. به قول سمیر امین، از نظر نئوکانهای حاکم در واشنگتن تمام مردمان جهان "سرخیوستانی" هستند که حق حیات آنها تا زمانی است که آنها مانعی در سر راه اهداف توسعه طلبانه امپراطور آمریکا نباشند.

در پرتو این نوع جهان بینی، هر چیزی منافع "ملی" آمریکا را در بر می گیرد که هیئت حاکمه آمریکا این "حق" را برای خود محفوظ داشته و در مواقع مقتضی از آن استفاده کند. این هیئت و این طبقه که قدرت نظامی آمریکا را در دست دارند، فقط یک هدف دارند آنهم ثروتمند شدن از طریق انباشت سرمایه (یعنی تاراج منابع مردم جهان) با توسل به قدرت نظامی خود. در این رابطه، حاکمین این نظام به طور روشن و آشکار ارجحیت و اولویت بالایی به ارضای نیازهای کمپانی های فرا ملیتی که بخش غالب و حاکم سرمایه را تشکیل می دهند، قائل هستند. بدون تردید این یک پروژه ای امپریالستی است آنهم در سبعمانه و وحشیانه ترین نوعش، اما نه در نوع نظامی که تمام جوامع جهانی را به نحوی در یک مجموعه ای به نام سرمایه داری به طور موزون و هماهنگ ادغام نماید، بلکه هدف غارت و چپاول منابع انسانی و طبیعی تمام جوامع و قرار دادن آنها در خدمت یک بخش کوچکی (که بیش از دو در صد جمعیت مردم جهان را تشکیل نمی دهند) می باشد. تنزل افکار عمومی- اجتماعی به سطح پایه ای اقتصاد عامیانه از یک سو، نیاز آزمندانه ی نظام به سود آوری مالی در کوتاه مدت از طریق اشاعه ی فساد و تهاجم نظامی از سوی دیگر، عواملی هستند که اوضاع سبعمانه و وحشیانه ای را در جهان به وجود آورده است. در واقع این توحش نظامی خود یک گرایش ذاتی در سرمایه داری است. نظام سرمایه داری، در یک پروسه نسبتاً طولانی تاریخی که پانصد سال طول کشیده، خود را از قید و بندهای تمام نهادها و اندیشه های ارزشی انسانی رهانیده و با تشدید کالا سازی حاکم بر بازار بی رحم و فلاک بار، نتولیرالیسم را جای گزین آنها ساخته است. در این "امپراطوری آشوب"، هر پروژه ای در

خدمت این بازار "آزاد" است که قوانین حاکم بر آنان توسط منطق حرکت سرمایه تنظیم و تعبیه می شوند. پروژه های "مبارزه علیه فقر" هیچ ربطی به توسعه رفاه و تعدیل اختلافات طبقاتی در آمریکا ندارد. پروژه "پاکس آمریکانا" هیچ ربطی به توسعه صلح و دموکراسی (حتی از نوع آمریکایی آن) در جهان آن طور که رسانه های جمعی ماهر و وابسته به شبکه های نظامی- صنعتی جلوه می دهند، ندارد. هدف آمریکا دموکراتیزه ساختن عراق و یا هیچ کشوری در خاورمیانه نیست. هدف غارت منابع ثروت، به ویژه نفت عراق است. آمریکا سالها قبل، بعد از تضعیف و بالاخره اخراج رقیب امپریالیستی خود - انگلستان - از کشور کویت با وابسته ساختن حاکمین بومی آن به آمریکا، به تدریج آن کشور را به پایگاه "بنزین گیری" خود تبدیل کرد. آیا تاکنون دموکراسی به هر شکل و نحوی در آن کشور ظهور و تقویت یافته است؟ تنها قانونی را که حاکمین بومی در آن کشور به تصویب رسانده اند ممنوع ساختن آزادی انتقاد از آمریکا در کویت است!

برای مردمان منطقه خاورمیانه، پروژه "تغییر رژیم" از طرف آمریکا برای پیشبرد و ارتقاء تحولات دموکراتیک نیست. بلکه بر عکس، آنها می دانند که هدف آمریکا جای گزین کردن رژیم های موجود با دیکتاتوری های "اسلامی" (که ضروتاً خشونت کمتری را بر مردم اعمال نمی کنند، اما با پروژه های آمریکا، مهربان تر و مطیع تر هستند)، می باشد. چون هدف نهایی آمریکا غارت و چپاول از طریق سلطه نظامی و رواج توحش نظامی در جهان است در نتیجه مهم نیست که پروژه ی "تغییر رژیم" احتمال دارد که آشوب "مداوم" را در منطقه و جهان رواج دهد. آشوب و رواج آن، تاسیس و ارتقاء زندانهایی چون گوانتانامو، بارگرام و ابو غریب را "ملزم" ساخته و به اشاعه و گسترش پایگاه های نظامی آمریکا صورت "الزامی" می دهد. توسعه ی قدر قدرتی آمریکا، سیاستهای میلیتاریستی، نظامی ساختن سیاست خارجی آمریکا و اشاعه جو نظامی گری در آمریکا تنها تهدید به کشورهای تجاوز شده مثل گرانادا (۱۹۸۳)، پاناما (۱۹۸۹)، سومالی (۱۹۹۴)، یوگوسلاوی (۱۹۹۷)، افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) نیست. انتخاب میلیتاریستی، تهدیدی جدی و فراگیر برای همه مردمان جهان است. این نظامی گری از همان منطقی نشئت گرفته و منتج می شود که توسط هیتلر و متفقین اش در اواخر ۱۹۳۰ به کار گرفته شد. این منطق حکم می کرد که تغییر روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... در جهت زندگی "پیر از رفاه و عزت" برای مردم برگزیده نیست، باید از طریق اعمال سبعمانه و خشونت نظامی علیه غیر برگزیدهگان، به دست آید. این گزینه، با اشغال نظامی، اعمال خشونت های نظامی و توسل به زور، منطق هر نهاد، تشکل و یا نظر سیاسی نقادانه را خفه می کرد. این بیش معتقد بود که هر پیشرفت و دستاوردی که از طریق مبارزات اجتماعی و دموکراتیک توده های مردم بدست آید در نهایت مولد عدم

تحریکات و تدارکات جنگی دیگر!

وقتی که از دانیل هالوتز، رئیس ستاد ارتش در جواب به سوال چه زمانی اسرائیل آماده است که برای جلوگیری از برنامه ای اتمی ایران به این کشور حمله کند، گفت: "۲ هزار کیلومتر" - فاصله یک حمله هوایی (فاینانشیال تایمز - ۱۲ دسامبر ۲۰۰۵). مشخص تر، منابع نظامی اسرائیل فاش ساختند که آریل شارون، نخست وزیر کنونی یا احتمالاً آینده اسرائیل، به نیروهای مسلح اسرائیل دستور آماده‌گی برای حمله به تاسیسات غنی‌سازی اورانیوم ایران را داده است (تایمز لندن - ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵). طبق نظر تایمز، دستور آماده شدن برای حمله توسط وزیر دفاع اسرائیل به ستاد فرماندهی داده شد. در هفته‌ی اول دسامبر، "... منابعی از درون نیروهای کوماندوئی ویژه

ضرورتاً با تمامی نظرات مطرح شده در این مقالات موافق نیستیم. هیئت تحریریه رنجبر

زمان بندی شدن جنگ اسرائیل با ایران
(جیمس پتراس - استاد سابق جامعه شناسی دانشگاه برینگهامتن - نیویورک)
(چاپ مقاله در Counterpunch ۲۸ دسامبر ۲۰۰۵)
آماده‌سازیهای جنگی اسرائیل

هیچ‌گاه یک جنگ در حال وقوع با چنین سروصدا و تهدیدهای آشکاری دایر بر این‌که اسرائیل به‌زودی به ایران حمله خواهد کرد، نبوده است.

این روزها صحبت از تهدید رژیم ولایت فقیه به تحریمهای اقتصادی و حمله‌ی نظامی به تاسیسات اتمی ایران نقل و نبات دولتیان و رسانه‌ها در کشورهای غربی شده و حکمهای مخرب چنان رواج یافته‌است که حتا در قرون وسطا حاکمین و جبارین تا به این حد بی پروا سخن نمی‌راندند. از میان صدها مقاله و تحلیلهائی که توسط نیروهای مترقی در این رابطه نوشته شده‌اند، ما ترجمه بخشهای عمده‌ای از سه مقاله (آماده‌سازیهای جنگی اسرائیل، ایران هدف بعدی چنی، "شورشیان" پشتیبانی شده توسط سیا - موساد در مرز ایران عملیات می‌کنند) را که تاحدی جنبه‌ی اطلاعاتی دارند در زیر به خواننده‌گان رنجبر ارائه می‌دهیم و لازم به یادآوری است که

صدای پای فاشیسم نئولیبرالیستی در اروپا!

آیا اروپا می‌خواهد راهی را که آمریکا پنجاه سال پیش رفت، برود؟ آیا آزادی بیان و سازمان‌یابی "به‌نام دموکراسی کشته‌شده‌ها؟ در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۵ در پاریس، کمیته‌ی مسایل سیاسی پارلمانی شورای اروپا، پیش نویس مصوبه‌ای را که توسط "گران لیندبلاد" از حزب مردم اروپا (دموکرات مسیحی) تحت عنوان "ضرورت محکوم ساختن جهانی جنایات رژیمهای تمامیت خواه کمونیست" مطرح شده‌بود، به تصویب رساند. این پیش نویس لایحه به مجمع عمومی پارلمان شورای اروپا ارائه خواهد شد تا در روزهای ۲۳ تا ۲۷ ژانویه

باشد که مردم جهان صدای ناهنجار تهدیدها و جنگ طلبی های نئولیبرالیسم را در قرن بیست و یکم برای همیشه خفه کرده و بتوانند در جهانی آزاد و آباد و شکوفان و به‌دور از استثمارگری و ستم‌گری، هدایت سرنوشت خویش را خود به‌دست گیرند و مرتجعین را به زباله‌دانی تاریخ بفرستند. هیئت تحریریه

نه به مک‌کارتیسم اروپائی!

www.no2anticommunism.org/en/index.php

پارلمان اروپا درصدد گذراندن لایحه‌ای ضد کمونیستی در اروپاست. شیراک رئیس جمهور دون‌کیشوت فرانسه چند روز پیش تهدید اتمی را، در صورت ضرورت، مطرح ساخت. امپریالیسم فراملی‌ها دیگر قادر نیست مردم جهان را به‌زیر مهمیز استعمار نوین پست مدرنیستی نگهدارد و در اروپا و آمریکا نغمه‌ی ناساز سلطه بر جهان بر اساس زور و قلدری، گوش‌خراش شده‌است. قسمت از مقاله‌ی ترجمه‌شده‌ی زیر را که هشدار است برای تمامی انسانهای آزاده مترقی دموکرات و انقلابی، به آگاهی خواننده‌گان عزیز رنجبر رسانده و در معرض قضاوت آنان قرار می‌دهیم.

نظام جهانی سرمایه، چالشها و آینده جهان (بخش دوم)

خارجی خود را نزدیک به چهل و پنج سال به تعویق اندازد، بلکه سیاست همزیستی مسالمت آمیزی را که وجود قدرت نظامی شوروی بر او تحمیل می‌کرد، بپذیرد. وظیفه‌ی جهانی که استراتژی دراز مدت جهانی آمریکا از سال ۱۹۴۷ به این سو برخورد متصور است (سلطه و هژمونی نظامی بر جهان) با استراتژی دفاعی شوروی (که هیچ‌گاه هدف اش "فتح جهان تحت نام کمونیسم" نبود) تفاوت آشکار داشت. هدف

نشد. توسعه طلبی و هژمونی نظامی آمریکا به خاطر یک مانع بزرگ و اصلی که در آن دوره در مقابل آمریکا قرار گرفت، به‌طور جدی به تعویق افتاد. این مانع بزرگ ظهور و رشد ابر قدرت نظامی شوروی به‌ویژه در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی بود. حضور این قدرت نظامی رقیب جهانی در سالهای "جنگ سرد" (۱۹۴۷-۱۹۹۱) آمریکا را وادار ساخت که در آن دوره نه تنها برنامه‌ی میلیتاریزه ساختن سیاست

پیشینه تدارک برای قدر قدرتی نظامی آمریکا به سالهای اول بعد از پایان جنگ جهانی دوم می‌رسد. در آن سالها دولت آمریکا تمام کره خاکی را از نظر نظامی به‌مناطق مختلف تقسیم کرده و برنامه ریخت که آن مناطق را با ایجاد سازمانهای نظامی بین المللی تحت هژمونی نظامی خود در آورد. ولی این برنامه تا سال ۱۹۹۱ (سال فروپاشی رسمی شوروی و پایان کامل دوره "جنگ سرد") به‌مورد اجرا گذاشته

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org